

بازدید شد
۱۳۸۲

صم مومس

مجموع



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	شماره قفسه ۱۵۰۱
مؤلف	موضوع
محل درجی کارزونی	درجی
نسخه فارسی	نسخه مؤلف
۷۸۱۲	۷۸۱۲
شماره ثبت کتاب	۲۲۴۵۶۳
۹۷۷۷	

خطی - فهرست شده
۷۶۱۲

با جمیع توابع و لواحق و مزارع و مضافات و مسوولیتها
در این حق شرعی شمول بر لایق و مایل و تسلیم و تسلیم
و جمیع شرایط شرعی و واجبات و اذیتها و اجتنابها
اما مکملین اینان و واجبات کردند و ایشان
در حق صحیح شرعی مام خانه و دکان و مسوولیتها
با جمیع توابع و لواحق و مضافات و مسوولیتها
ابتداء از تاریخ مکملین مکملین و اذیتها و اجتنابها
که پیش از آن باشند بخواه داری و اجتنابها و مسوولیتها
تسلیم و مکملین کردند و ایشان تسلیم نمودند و بفرمان
صحیح شرعی شمول بر لایق و مایل و تسلیم و تسلیم
شرایط شرعی و واجبات باز گشت مضافات و دکان و مسوولیتها
مکملین حق مستجابین باین مضافات و مسوولیتها



من مکه در خانه محمدی مکه با جمیع ذایع و لواحق
و مضامین و معلومات و جمیع طریقه مسیح و دعوی
و مجادله و محاصره و قسطنطنیه و نزاع ندارد بلکه تمام
و کمال خانه محمدی مکه مع ترابعها و کواحقها حق و مال
و ملک زوج و دختر مکه تبین اوست هر یکی نه منافع
وافر کمال و بدک وقع لاشهاد فی الماریخ المذکور
و بالله التوفیق و الاعانه **ه ه ه ه ه** کواهی خود درین موضع
ه ه ه ه ه الله لا استواک **ه ه ه ه ه**
اعرف المفر الزوج الوالد الناقل المکه ما نسب الیه
عند اقل العباد و اوجهم فلان بن فلان بن فلان
ه ه ه ه ه حایا مصلیا **ه ه ه ه ه**
و اگر کسی از مکه که مبلغی معین که او کسی سندی داشت

وجه بنام و کمال بوی رسیده است و حکم حجت که بر آن
مبلغ نوشته بودند و ضایع شده باطل است بر وجه
ه ه ه ه ه بنویسند **ه ه ه ه ه**
او که ارد و اعزاف بود فلان بن فلان بن فلان از برای
صحیح شرعی و اعدائی معتمدی در بارخ فلان بن فلان
مبلغ دو نفر و چهار صد دینار اقمه شهر و شیرازی کفایت
باشند بیکرار و دوست دمار از فلان بن فلان بن فلان
شدنی داشت موجب حجت وجه مکه بنام و کمال بوی
و قبض کرده است و حکم حجتی که بر آن مبلغ قلمی شده بود
و از وی ضایع شده باطل است و از وجه مبلغ مکه مسجوع
و طلب وینه و سوگند و مجادله و محاصره و نزاع و سوگند
بن فلان بن فلان مکه نهاده و دمه او ازین مبلغ مکه

۱۰ بری و فارغ است و این ذکر بسبب تسکین قلبی شد و بیک
 وقع الامداد ۵ ۵ ۵ فی الماریخ الملکه و فی الله العزیز
 ۵ ۵ ۵ کواهی خود برین موجب میسند ۵ ۵
 باعتراف اهل الملکه بیک اسم العبد الداعی فلان
 بن فلان بن فلان العزیز ۵ ۵ اصلح الله احوالهم
 ۵ ۵ و اگر دو کس از کلمه بگویند که بر هر یک بر سر
 وجه از جبهه حق و دعوی ندارد و دانه کل و احسن
 از حقوق آن دیگر بری و فارغ است برین موجب میسند
 ۵ ۵ ۵ اگر کردند و اعتراف نمودند فلان
 فلان بن فلان از کلمه و اعتراف میسند
 در تاریخ فلان اسم فلان بآنکه بر هر یک بر سر
 وجه و هیچ سبب از اسباب تخصیص حق دون و در حق

وَلَمْ يَكُنْ

و نفوذ و اجناس و مقولات و غیر مقولات و سایر اجزای اسم
مال بران واقع است از قبیل اکثر هیچ حق دعوی طلب
و بیند و سوگند ندارند بلکه ذمه کل واحد از مقرب ملکین
لزم نام حقوق صاحبی و فاریغ است و ندک دفع
نایب المذکره و بالله التوفیق کواهی خود
برجت موجب بنویسد مامی اعز الخیران
الذکور ان مامی معزول الیها فیه عند العبد الفقیر فلان
فلان بن فلان حامداً لله و مطیعاً رسول فی ما یحکم
الکسی افرار کنند که تمام تصرفات از نفوذ
و اجناس و در و اراضی و مقولات و غیر مقولات حق
زوجه و دختران اوست هر یکی در داند و لری
بایشان شده است بوجهی صحیح شرعی و عوفی منوع

و زوجه مدکده حلال نیست و فی شود بزوجه مطلق
بعد از آن تا نکاح کند بر شوهری دیگر و دخول یابد
بلکن بعد از آن زوجه مطلقه مذکور مسماة فلانة بنت فلان
بن فلان افرایم کرد و اعتراف نمود در بابیچ فلان فلان
با آنکه تمام صداقت او که مبلغ آن نوزده دینار و نیم دینار زر
سرخ طلا است و ده دینار و نیم زر در بار یک لامجانی
بجز قلم کار و زن و تمام نفقه و کسوه گذشته از زمان
تا این زمان و منعمه مقلده معلومه و مبلغ آن یکصد و شصت
انچه شهر و شیرازی است بنام و کمال از شوهر مطلق
بوی رسیده است و قبض کرده است خواجه دقه شوهر
از تمام حقوق زوجه مدکده بتخصیص از تمام صدقات و نفقه
و کسوه گذشته و منعمه مقلده معلومه مقبوضه بری و باقی
و مذکور

و بذلک وقع الشهاد فی تاریخ المذکور و الله التوفیق العالی
کرامتی خود برین موجب بنویسد **الحق**
الزوجان المذکوران المدکوران قد اعترفا بما فیها علی
و اشد بعت غب الغریب **هـ هـ هـ** فلان بن فلان
هـ هـ هـ حرم الله و مصلی السؤل فی تاریخ **هـ هـ هـ**
اگر شخصی وفاته کند از یک زن و یک دختر و یک برادر
مادر پدری لا غیر و برادر مذکور افرایم کند که حصه خود
قبض کرده است و باقی ترکه حق زن و دختر است برین
موجب بنویسد **الله الباقی** بعد از آن که وفاته
کرد فلان بن فلان بن فلان از یک زن مسماة فلانة بنت
فلان بن فلان و از یک دختر مسماة فلانة و از یک برادر
مادر پدری لا غیر افرایم کرد و اعتراف نمود برادر مذکور

فلان بن فلان افرای صحیح شرعی و اعتداف بخیر بنی
 در تاریخ فلان بن فلان بآنکه افرای رسید بوی از میراثش و از
 متوفی مدکد باریش فزید و آن سه سهم است از جمیع سهم
 سهام ترک مدکد است از تمام نفوذ و اجناس و در و ارضی
 و دیون و قروض و منقولات و غیر منقولات و حیوانات
 و سایر آنچه اسم مال بر آن واقع است از آنکه بسیار قبض
 کرد است و بوی رسیده است بعد از احاطه علم او بکینه
 و کیفیت آن بوی متروکات تمام و کمال حق مالک و مال
 زن و دختر مدکد بنی است بر پنج سهم یک سهم زوجه مدکد
 و چهار سهم دختر مدکد حتی صحیح شرعی و برادر مدکد
 مدکد بجه ترک برادر متوفی مدکد از نفوذ و اجناس و دیون
 و ارضی و منقولات و غیر منقولات و سایر آنچه اسم مال بر آن واقع

نصرت مدکد

مسیح حق و دعوی و طلب و بینه و سوگند و مجادل
 و مخاصمه و نزاع ندارد بلکه مدکد مدکد بنی از تمام
 حقوق مدکد بوی و فارغ است و بدکد دفع آنها
 فی الماریخ المدکد **ه** کو افرای خود برین موجب بنویسد
بسم الله اعترف للاح الفقه للمدکد عانت
 فیه عندی و به اسندت حقه الفقه فلان بن فلان
 فلان حامداً مصلیاً **ه** و اگر کسی بفرمان کند که
 تمام خانه به کسی فروخته بر منی معین و به اسندت و مدکد
 مدکد سال با جان داده و اجرة قبض کرده است و خانه حق
 و مال مشترک مدکد است و بجه شش و اجرة قبض
 مسیح حق و دعوی ندارد برین موجب بنویسد
 افرای کرد و اعترف خود فلان بن فلان بن فلان افرای

صحيح شرعي واعتدافي معتبر در شرح شريف در تاريخ نقل
لسنه فلان بانه خانه که معروف است بوي و مني است
بريك جنبه و واقع است و واقع است در محل جنبه از محل
بلکه کارزدن و محدود است که طرف قبلي بعد از بتان
و راستوان بخانه بهالرب باجالتين زين المير و طرف
شمالي بخانه و دکان کل فالحدين و محمد علي محمد کل
و لطف مشرفي بطريق و مقبره سلمانان و لطف جنوبي
براه شارع باجمع توابع و لواحق و فضا و فناء و راقف
و میان سراي و رواق و دهليز و درجه و علو و سفلو و شرف
و بستان و راستوان و مهمان خانه و باکاه و کاه و دکان
و اشجار که قائم است در بستان قبلي از اخير و انار و غل و خاد
و نرث و غیر ذلک بلکه چهار یا بیش از آن تاریخ مذکور
سال

باجان

باجان داده است به فلان بن فلان بن فلان مبلغ خشت
راجه مهر و اسير لزي که نيمه آن باشد یکصد دينار و لکه
بنام و مال بوي رسیده و قبض کرده است و رقبه نام خانه
مذکور و سنگ و کلوخي که در آن است به متاجر مذکور
ببلغ ده هزار دينار راجه مهر و اسير لزي که نيمه آن باشد
یکصد دينار فروخته است و تمام ثمن مرصوف مذکور بوي
رسیده و قبض کرده است خواجه نام خانه محدود مذکور باجمع
توابع و لواحق و مراد و راقف و مضافات و معلقات و محوطات
حق و مال و ملک مشري متاجر مذکور است و مقبر باجمع
مذکور در آن خانه و در مضافات آن و در مشري متاجر مذکور
بجه شرايعه متبوضين مدلين صحيح حق و دوي و طلب
و بينه و سوکنند ندازد بلکه خانه محدود مذکور مع توابعها

۲۳ حق و ملک و مال مشرعی مذکور است فلان بن فلان بن
فلان حنی صحیح شرعی و بندگان وقع التهاد فی
الباریخ المذکور کواهی خود برین موجب بنویسد
مومنان اعترف للموافاق البایع المذکور بالسند
الیه فیہ عندی و به استندت حره الفقیر فالتی فالتی
بن فلان حامدا مصلیا مسلما اگر شخصی افرار کند که
دکائی ندائی که تعلق به بنوعه شرعی فخت السراج مشای
میدارد مدتی یک سال با جان گرفته است با جری محسوس
که از جزی مذکور در عرف مذکور روز بروز جواب بگوید
فخت السراج قبول نموده باشند که عهد دیوان بر ایشان
برین موجب بنویسد مومنان افرار کرد و اعتراف
لسان السراج منزه عن السراج افرار صحیح شرعی

واعزانی

۲۴ و اعزانی معتبر دینی در بار یخ فلان بن فلان با تمام
دکائی ندائی که از جمله موقوفات بنوعه مذکور فخت السراج
حضرت مقدسه مطهره منتزه مشایه است و بر اجماع
و مسلم و مرفوع القلم است و واقع است در قبلی محمد جامع
مشای و محمد است از طرف قبلی بر اشرار و از طرف مشای
متصل است بیکان حوالی که هم تعلق به بنوعه مذکور می
و از طرف مشرقی به با نجه فخت السراج و از طرف جنوبی بر اهر
بنوعه فخت السراج با جمیع نوابغ و لاف و موار و افرار
و معلقات مدتی یک سال تمام ابتدا از عاشر ماه مبارک جمادی
الاولی و سابعین و تمام از منوی بنوعه مذکور مبلغ
نکله و چهار صد و چهارده و سیرای که نیمه کنز
باشد مقصد و دست دینار با جان گرفته است که از جزی

در عرض مدتی که روز بروز جواب گویند و تسلیم نمایند
بی عذر بی و حقی و جماعه فدا کرام تحت السراج حضرت
مرشدی قبول نمودند و معرفت شد که عده دروان
را بچه از مستاجر مدک بجز و علة دکان مدانی مدک طلب
نمایند و نشانند یا بچه بجله بنید طرح دیوانی نقصان
ستاجر مدک بشود ایشان جواب گویند و دفع آری
بکنند و اگر کنند از اجاره مدک و مجری و محسوب دارند
و بدینک دفع لاشهاد فی الخارج للمدک و بالله
کواهی خود برین موجب نیست مای الحق
ستاجر مدک و جهت طرد اعتراف نمود و جماعه
کرام تحت السراج که اسامی ایشان مرقوم می گردد
موجبی که قلمی شده قبل نمودند و معرفت شد

بمخص

و نصیب بینه و منازعه و سوگند نداشت بیک حق و ملک و مال
مشرعی مدک است حتی صحیح شرعی و این عقد مایه شرعی
مشرود و موقوف است بر این عقد اجاز شرعی مایه
و مشری بر مبیع مدک بیشتر از بیع بیک لحظه الطین مدک
صد سال تمام با جرق شرعی معین معلوم مدک و موقوف
صحیح شرعی مثل بر اجاز و قبول و تسلیم و جمع
شرایط شرعی و زن بایع مدک مسماة فلانة بنت فلان
و سیر و دختر ایشان فلان و مسماة فلانة اجاز دادند
بر عین شرعی اجاز شرعی و راضی شدند این
ذلف نمودند بآنکه مبیع مدک و مدک حق و ملک
مدک است حتی صحیح شرعی و بجز مدک
صحیح حق و دعوی و طلب و بینه و شهادت

مدک
مدک
مدک
مدک
مدک

وفازع و تراغ ندازند بلكه بنام و كل حق و ملك الـ مشتري
مذکور است حنی صحیح شرعی و مذکور و فتح التمهاد فی الفلاح
لسه فلان و بالله التوفیق کواهی خود بر موجب
بنویسد **هو** العاقدان و الجیزون المکرون
قد اعترفوا بما اضيف اليهم فيه عندي و اشد غيب
التعريف حرم العبد الفقير فلان فلان و فلان حله
هو و اگر دو کس مرزعه به دو کس می فروشد
و شخصی از و کلا ایتان می خرد و بر ازان و خوابه بجا
تصدیق بملکیت با باین مدکیرین می کنند برین و بنویسد
هو مضمون این حجت صحیح شرعی و دلایل
این وثیقه دهنیه دلالت می کنند بر آنکه بزود
فلان بن فلان و او خرد از فلان کوه ۱۱

۷ و فلان بن فلان بن فلان بعد از بن و کاله بوجهی صحیح
شرعی بخاطفی شرعی و مکالمی فصیح مرید دینی که
جاری شد میان ایتان بطریق شرع شریف مجملی علی
التراغ افضل الصلوات و اکمل العیال لبحه خو و ملک
با باین مدکیرین است و درین و تصرف ایتان جاری است
بملکیت شرعی و حقیقه دهنیه مرزعه سازعی و بی نیاحه
مخاصمی و آن نام مرزعه ایست که معروف و مشهور است بخینکار
و واقع است در شایر از نواحی بلد کارون و مدینه
از طرف علی مرزعه که مشهور است بفلان و از طرف شایر
شارع و از طرف مشرقی بعد از مرزعه باغ ناصر و از طرف
جمع نواصع و لواحق و بار و دافق و از طرف
شرقی که در قریه است مرزعه مدکیر از روزه خانه

۲۸
 بزرگ با جمیع توابع و لولاق و آبار و انهار و قنات و حلالی و مضامین
 و معلقات بی ثقی صحیح شرعی که راضی شدند بایمان منبری
 و منبری که ما مدکین و اتفاق کردند بر آن و مبلغ کم در ^{چند} روز
 آنچه شهر و شیرازی است که نیمه آن باشند پنج هزار دینار ^{سابقه}
 صحیح شرعی شامل و اجابت قبول و تسلیم و تمییز
 و اتفاق در من و من با حال و و کمال و ندرت و بویته ^{حصول}
 علم و معرفت از حاشیه و ضمان الخصاص ^{و کمال} و کمال و کمال
 شریعه غلامی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ^{و کمال}
 و بازگشت نام و زرع محدود مکرر با جمیع توابع و لولاق ^{و کمال}
 و ملک و مال و کلین منبری که ما مدکین بنا ^{و کمال}
 شرعی و بایعین مدکین در مبیع محدود مکرر
 و منبری که ما مدکین در مبیع محدود مکرر

که بی ۲۰

۲۹
 و دعوی و طلب و بینه و سوگند و منازعه و مخاصمه
 و نزاع و سوگند ندادند بلکه جمله زرع محدود مکرر ^{و کمال}
 و اللواحق و ملک و کلین منبری که ما مدکین بنا ^{و کمال}
 حتی صحیح شرعی و این عقد مباحث شرعی موقوف است
 به عقد اجات شرعی که جاری شده بیان بایعین و وکیل ^{منبری}
 مکرر با حال و و کمال و مبیع مکرر یعنی جمله زرع مکرر
 مد صد سال نام اول آن پیشتر از مباحثه است و یک لفظ
 و آخر آنست که مکرر است با جری صحیح شرعی
 معین معلومه مقبوضه و مبلغ کم که در دینار آنچه شهر ^{منبری}
 نیمه آن باشند با نصف دینار و جری صحیح شرعی
 و قبول و تسلیم و جمع شرایط شرعی چنانچه
 زرع مکرر در مد مضر و مکرر و منبری

جلال السروز بهان تاجر شیرازی مقیم بله کازرون و او
خرید از وی مخاطب فی صحیح شرعی و مکالمی فصیح و در
که جاری شد میان ایشان بطریق شرح شریف علی الدار
افضل الصلوات و اکمال الصالحات لوجه و ملک و مال بایع ملک است
و در بلد و تصرف اوست بملکیت شرعی و حقیقه دینیه و نیاز
منارعی و بی مخاطبه خاصی و در هر وقت و در هر مکان که بخواهد
فلان است فلان بوجوبی که در حجت مطهر است بعد از آنکه شرعی
از فید رهانه او در مجلس عقد و آن تمام طاقه ایت
دایره معونه و معروف است بطاقه ایت و واقع است
در ناحیه شایع از توابع بله طبع کازرون و محله
لنظرف فیلی بعد از آنکه در قضا بر او و لنظرف
برودخانه و از طرف مشرقی بزرع فلان

برودخانه

بزرع مشهوره بود که جنس اجمیع توابع و لواحق و قضا
و فنا و مرفق و شیب و شیب و باکار و مرفق و غله باک
می کنند و نوره و در عهد سنک سیا که در طاقه مذکور
در کار است و تمام آلات آن از آهنی و خشی و تمام بی
که بلک طاقه مرتب است و جاری است از روز بزرگ الخ
تعلق بان می داند از توابع و لواحق و آباد و انهار و قنات
و جداول و مضامات و معلقات و مرفق و صحیح شرعی معین
معلومه مبلغ آن چهار هزار دینار و آنجه شهر و اسیر لری
که نموده آن باشند دو هزار دینار بایع فی صحیح شرعی مثل
اب و ممول و نیل و قنات و مرفق و مرفق و مرفق
چنانچه و مرفق و مرفق و مرفق و مرفق و مرفق
شرح شریف محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل

ف
النجيات و بايع و شترى مكرين كذا ايند تمام
مكدر قضا قضاى از ديني كه واجب از براي شترى
مكدر در دقت بايع مكدر بر هاته طاحونه مكرين جوي
كه در حجت طحا است قضا قضاى صحيح شرعي
معتبر در شرع شريف خانج بيشه في اين بري شد
بايع مكدر از تمام دين مكدر و دقت شترى از تمام دين
مكدر باقى صحيح شرعي و باز كشت تمام طاحونه مكرين
مكدر با جميع نوايع و لواحق و مضافات و معلقا حق
و مال شترى مكدر حق صحيح شرعي و بايع مكدر حق
و دعوي و طلب و بينة و سوكند ندارد بلكه طاحونه
مكدر مكرين مع النوايع و اللواحق و مضافات
حق و ملك و مال شترى مكدر است

ماين عقد بايعة مشرعه موقوف است بخران عاقل
شرعيه ميان عاقلين مكرين بر طاحونه مكرين
و نوايع و لواحق آن مكدر صد سال تمام اول آن بيشه
مكدر به يك لحظه و آخر آن انقضاء مكدر مكرين بايع
معتبر معلوم مقبوضه و مبلغ آن يكصد دينار لقمه شترى
كه نعمه آن باشد بنجله دينار مكرين صحيح شرعي شمل
بر ايجاب و قبول و مسلم و مسلم و جميع شرائط صحيح شرعيه
باز كشت منافع مستاجر مكرين مكدر در مكرين مستاجر
مكدر حق صحيح شرعي و مكرين مكرين در ان جميع حق
و دعوي و قسط و نصيب و نزاع و سوكند ندارد و بايع
فلانة بنت فلان بن فلان و بران خود او
ان و سماء فلانة اجانة دادى بر عتيد بن

اجازة شرعية وراعي شذند بران واعذار نودند
که تمام بیع مکره حق و ملک و مال بایع مکره و این زمان
حق و ملک مال مشتری مکره است حتی صحیح شرعی
و ایشان در این میج حق و دعوی و طلب و بیند و سولند
ندارند بلکه حق و ملک مال مشتری مکره است و ندانند
و فعلا آنها در فی الماریخ فلان لسه فلان و التوفیق لله
سبحانه و تعالی **کواهی خود برین موجب بویسد**
مومن با عذار العادین و المجیزین المصدقین
المذکورین بالاسند الیهم فی الكتاب هذا اشهد العبد
فلان بن فلان بن فلان **حامداً مخلصاً مستغفراً**
اگر بدرد یا بدرد بدرد حال و عقار
بعد از ثبوت غطر و ملحقة بوجوب و جوب

cv و کمال حق و ملک و مال مشتری مکره و بایع مکره و طلب
او فلان مکره در بیع مکره و بر مشتری مکره و حق و ملک
موصوف مکره میج حق و دعوی و طلب و بیند و سولند
ندارند بلکه حق و ملک مال مشتری مکره است حتی صحیح شرعی
و ندانند و فعلا آنها در فی الماریخ فلان لسه فلان و التوفیق لله
کواهی خود برین موجب بویسد
موالحق بعد صحت المودات الشرعیة بما الغبطة
و المصلحة و القيمة بالیقین المرفوعة ذیل الجاریح
المشروعة المشروحة فی بین العافین المذکورین
و ما عداها فیما فی اشهد عی العبد الفقیر فلان فلان
حامداً مخلصاً **اگر شخصی ملک بزد**
در رعایت شود از بدید کار زن عیید عیید

مسافة القصر من ثمن يي رسد که دعوی دین کنند
بر یادون محکم و ثابت نماید و دادون محکم آن ملک
بپی فرستد و منوعی دین فضا قصاص کند و اگر
ربایعه برین موجب نبویست بسم الله و اتوفیقی الله
مضمون این فصل صحیح شرعی دلالت می کند بر آنکه
که ثابت شدن در محکم علیه بلکه کارزون اعلاها الله تعالی
فی خلود ظلال جلال متولیه و حاکم غیبه فلان فلان
بن فلان از بلکه کارزون غیبه بعد فرف مسافة القصر
بکوهی شاهدین رفومین مذکورین در ذیل حاضر شدن
فلان بن فلان بن فلان در عالی مجلس شرعی و بعد از
ندای صحیح شرعی که جاری شدن میان او
علیه وجه غایب که ثابت گردانیدن و جوب

۴۹ مضمون این فصل صحیح شرعی و بدلول این خطاب
دینی دلالت می کند بر آنکه فروخت فلان بن فلان
بولاية بسر کوجک خود فلان بدین ثبوت غلط و مصلحه
و وجهی صحیح شرعی به فلان بن فلان و فلان
بن فلان و ایشان هر دو خریدار از وی بناحق مطابق
صحیح شرعی که جاری شدن میان ایشان بطرف شرع
علی الشارح افضل الصلوات و اکمل المحامات و احسن السلمات
افه حق و ملک مال بسر کوجک مدکدوست فلان در بدو
او جاری است بلکه شرعی و حقیقه دینی و باز عهذنا ربی
و بی مخاطبه مخاصمی و آن تمام دکافی ندانی است که مفتوح
طرف قبلی و واقع است در علم مصلی علی الزعمات
ن و محدود است لزوم قبلی بدین فضا و نمر

و لفظ ثمالی بعد از بتان بکوه و لفظ شرقی متصل
 خانه استاذ محمد السراج احمد بن محمد الرحاج و لفظ خرو
 متصل است خانه نور السناد به العصار با جمیع توابع
 و لواحق و قضا و قضا و موار و موار و خزان که واقع است در
 دکان مدکه و علو و سفلی و مشرق و تمام مضائق و معطوفات
 به ثقی صحیح شرعی معین معلوم که ثابت شد که اکثر المثل
 سبع مدکه راست به شهادت شامعین معدلین و قدیمین
 مدکه بن در ذیل و مبلغ آن یکصد و بیاض و بیاض و بیاض
 که نیمه آن باشند متصد و بنجام و بنار مایعین صحیح شرعی
 متصل بر اجاب و معلول و تلم و تلم و معلول و معلول و معلول
 و معرفت از جانبین و صفات الخصاص علی الدوام
 شریف بر یایع مدکه است و باز گشت سبع

و بیست و نه راجحه شهر و شیرازی از مال او در قریه غایت که
 بسیل المدین اللزیم الحال بر خانه جله دکانی جلای که واقع
 که واقع است در بازار کارون لفظ شرقی مسجد جامع
 مدکی و محدوده است لفظ قبلی به قضا مسجد و لفظ
 شمالی به لفظ لفظ شرقی بدکان بقالی نلان و لفظ
 جنوبی بدکان خاری نلان بن فلان بن فلان با جمیع
 توابع و لواحق و موار و موار و مضامین و مضامین و موار
 فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان المدلین
 و سولند خدای نیار و تعالی جل جلاله که یاد کرد بعد
 شامعین مدکه بن و مانکه نام مبلغ مدعی به مدکه از مال او
 مدعی مدکه بن ثابت و لازم است سندی و دلیلی و عویض
 و حواله بکسی نکرده و اول ذمه او نفوذ و امر

از مدکی
 از تمام
 از تمام
 از تمام

۴۲ بنویس صحیح شرعی میسختی مذکور طلب کرد که از مال غنای
مذکور دین مذکور او اداکتند و از مال وی چیزی ننویسد که
اداء دین او از آن بکنند الا امره من محدود مذکور دین
ما دون محکمه علیه بله کارون چه غایب مذکور بعل لکن
غبطه و مصلح بر وجهی صحیح شرعی میسختی مذکور فلان
فلان بن فلان و او خیر از وی بخاطری صحیح شرعی که
جاری شد میان ایشان بطریق شرع شریف تمام دکان
محدود مذکور با جمیع توابع و لواحق و مضافات و معلومات
صحیح شرعی که ثابت شد که دکان مذکور است و مبلغ
یک هزار و سیصد و شصت و نود و پنج شمر و اسیر لری است که
بجه آن باشند ششصد و ششاد دینار میایق
مثال بر اجابت و مولی لم یسلم و قیصر و اقدام

۴۳ و تقدیر رویه و حصول علم و معرفه از جانبین و مثال
عن الدک در حجب حکم شرع شریف است و کرد ایندین بایع
ما دون محکمه علیه و مشتری مذکور نام موضوع مذکور قضا
تصاص بوضع دین مذکور که در ذمه غایب مذکور است
مشتری مذکور قضا قصاصی صحیح شرعی حاجت بری
ذمه غایب مذکور از نام دین مذکور و ذمه مشتری مذکور
از نام موضوع مذکور بر آتی صحیح شرعی و بان
جمله بیع مذکور حق و ملک و مال مشتری مذکور فلان
بن فلان حتی صحیح شرعی و بایع و غلیب مذکور در بیع
و بر مشتری مذکور چه شد که میبخت حق دعوی و طلب
نزاع و سوگند ندارند بلکه تمام دکان حلاوی محدود مذکور
توابع و لواحق حق و ملک و مال مشتری مذکور حتی

مذکور در ذمه شوهر متوفی مذکور در قبضه ترک او ثابت و لازم است
و مستحق است که از ترک شوهر متوفی مذکور بستاند بنوعی صحیح
شرعی و زوج مستحق مذکور طلب کرده که از ترک شوهر متوفی
مذکور صدق او ادا کنند و احتیاط رفت در ترک مذکور بنوعی
در ترک مذکور چیزی که از ان صدق زوج مذکور ادا کنند
الانام خانه چهار صنف که چنین است بدو طبقه و معروف است
بنوعی مذکور و واقع است در محله بابکان از محلات بزرگ
و محله است لطف فیلی بر او و لطف شمالي بعد از بستان
لناذمه شمس الدین احمد در او و لطف شرفی بکارگاه
ساجی قللک بن فلان بن فلان و لطف جنوبی بعد از
مغصای بطریق و در و تراز باغ است با جمیع نواب و لواحق و مدار
و مراقب و قضا و قضا و میان برای صدق

و مشرق و بستان و مطبخ و نور دان و جاه خانه و کاچان
و مستحق و مضافات و معلومات به مبلغ دو هزار و چهار صد
انچه شمر و شیرینی قیمت کردند و الا نام کارگاه بیستاهی
که مکتب است بر چهار صنف و مفتوح است در آن بطریق
و واقع است در محله مذکور و محله است لطف فیلی بر او و
طرف شمالي بدکان فلانی فلان بن فلان بن فلان لطف
مشرق خانه و کارگاه فلان بن فلان بن فلان و لطف جنوبی
بسا باط و راه با جمیع نواب و لواحق و مدار و مراقب و مضافات
و معلومات و مبلغ یک هزار و انچه شمر و شیرینی بیکارگاه
بانصد مدار و ما در مذکور مسما فلان و دختران مذکور مسما
فلان و فلان با صاله خود و اذونات محکم علیه چه هر که بیکارگاه
تسلیم نوزند تمام خانه و کارگاه محله مذکور با جمیع نواب

۴۸ موجب طلاق است به زوج مذکور مسماة فله به عوض نفوذ
دینار و نیم دینار ز سرخ طلا که در دست او باشد از یک
لامحافی نزن قید کار زن و او تسلیم نمود سلبی
و تسلیم صحیح شرعی است مثلین بر جمیع شرایط شرعی
معتبر دینیه خانیه بازگشت تمام خانه و کارها بحکم
حق و ملک زوج مذکور حتی صحیح شرعی و زوج دختران
و پس مذکورین در آن هیچ حق و دعوی ندارند بکلی تمام و کامل
خانه و کارها مذکورین حق و ملک و مال زوج مذکور است
شود متوفی مذکور و بقیه ترک او از نوزد دینار و نیم دینار
طلا که در دست او باشد از یک لامحافی سبک قید ملک
بری و فارغ گشت بر حق صحیح شرعی و در دست او
از جمله صدق مذکورین است در ذمه شوهر مذکور

۴۹ از برای زوج مذکور و بنابر وقوع انشاد فی المایع فلان
لن فلان ۵ کواهی خود برین موجب بنویسد
۵ ۵ ۵ الباقی بوالله ۵ ۵ ۵
بعد صحت الزنا و الحصر المشرعین و بیان التذاعی
الشرعی محرم المستطاع فی انشاد حق الفکر فلان
بن فلان بن فلان اکانه فی حاکم مکتبها ۵ ۵
اگر یکی از آن اینام باشند و ایشان محتاج باشند به نفقه
و کس نتواند که بدون حکم بعد از نبوت منقذات شرعی
ملک نبوده و بمن متباعد و در وجه نفقه و کس نتوان
صرف کنند ۵ برین موجب بنویسد ۵ بوالله
بدان این محجة دینییه دلالت می کند بر آنکه در وقت
حکم علیه بده کار زن اعداها الله العالی فی حلال

جلال متولیهما وحاكما جهة فلان وفلان ومساهة فلان
اینام فلان بن فلان بن فلان عدله شریف غبطه وکلمه
واختیاج ایشان به تنه وکس و جوهر صحیح شرعی طریقی
معتبر دینی به فلان بن فلان بن فلان واولاد و اولاد
مخاطب صحیح شرعی که جاری شدن میان ایشان بطریق
شرع شریف کلمه حق و ملک مذکور است بوجوب
مثل حظ الاشیان و جاری است در تصرف ایشان بملک
شرعی و حقیقه دینی و آن تمام مزرعه ایست که معروف است
بنلان و واقع است در شاو و کار و رن و محدوده اطراف
بیلی برو و کانه بزرگ و لطف شمالی بزرگه منهد بنلان
و لطف مشرقی بطریق و لطف جنوبی به جدول و
فلان با جمیع توابع و لولحق و مار و ملت و اراضی

و شریف که بولاف و مزرعه مملوک و متعلق است از روضه خان بزرگ
با جمیع توابع و لولحق و اولاد انهار و فناء مجد اول و
و متعلقات به ثنی صحیح شرعی معین معلوم متبوع
کشت مملوک مزرعه مملوک است و مبلغ آن چهار مملوک
دینار و ربع شروانی لری است که آن با شروانی
و چهار صد دینار مباحقی صحیح شرعی مثل و اجاب
و قبول و تسلیم و تسل و قبض و اقباض در شروانی
ریت و حصول علم و معرفه از جانبین و ضمان الخصاص
موجب حکم شرع شریف محلی است علیه الصلوات و السلام
بسر یا نکشت تمام مزرعه مملوک با جمیع توابع و لولحق
نصافات و متعلقات حق و ملک ملک شرعی مملوک است
بن فلان بن فلان حق صحیح شرعی و اراضی

۵۲ مسماه فلانة دختر فلان بن فلان اجازة داد
بر مابعت مشروحه اجازة شرعية و راضي شد باین عقد
و اعتراف نمود که تمام زرعه محمد و مکرمه بانرا حق
و ماز و موقوف و لراحق بخس و فایز و غیره و غیره
و مضافات و مضافات حق و ملک اولاد مکرمه و بزرگ
و این نشان که حق و ملک و مال مشتری مکرمه است حتی
صحیح شرعی و والد مکرمه مکرمه در آن زرعه مکرمه
مسبح حق و دعوی و طلب و بیع و سوا کنند ندارد بلکه
تمام حق و ملک و مال مشتری مکرمه است حتی صحیح شرعی
و ندانند و فعل الشهاد فی الخارج فلان است فلان
و مکرمه الوقف کو اعمی برین و بزرگ
ندارد و البته بعد شوق الغبطة و المصالح اجازة

۵۳ ای النفع و الکسوة و القيمة بالبیعة المرفوعة ذیل
جز المباحة المشرقة و عند المشرقة فيه بین العاقبة
المذکورین علی و به انشد حرر العبد الفقیر الدائم
لجميع المسلمين فلان بن فلان بن فلان حاکم قضا
و چون من مکرمه نسیم ماز ایتام مکرمه
کنند که در وجه نفقه و کسوة ایتام مکرمه روزی و غیره
کنند برین موجب بنویسند و ماز و غیره
بعد از آن که بایع ماز و ن محکمه علیه ماز و ن مکرمه
از مشتری مذکور تمام و کمال قبض کرد بامر و فرمان حاکم
امور شرعیات بلد کازرون تمام مبلغ مکرمه نسیم ماز ایتام
مکرمه کرد و اوقلم نمود و حاکم شرعی این و غیره
مکرمه ایشان هر روز سه هزار و پنج شصت و شصت و شصت

در وجه نفع و کسوه ایستام مذکور است صرف کند و روی موی
باشند **ه** فی الماریخ فلان **ه** و بالذات **ه**
ه اگر کسی ثمار باغی به کسی می فروشد **ه**
برین موجب نیست **ه** **ه** فروخت فلان
بن فلان و او خریدار روی مخاطب صحیح شرعی تمام ثمار
باغی که معروف است بفتح آباد و مشجرات بانگور شاهانی
و نالای و کیشی و واقع است در حومه کارزون و معروف
و مشهور است و مستغنی است از ذکر حدود و اوصاف لزغایه
شماره و نهانیه معرفه مبلغ هفت هزار و دویست هزاره شرعی
شیرازی که بنده آن سه هزار و ششصد دینار که شد که بعد از
گذشتن یکماه در عرض سه ماه از تاریخ مذکور هفت هجده جواز
ب عذری و محفی با این فوج صحیح شرعی شمار را

و تسلیم و تسلیم و تقدیر و رقیه و حصول علم و معرفه از
جانبین و ضمان الغلا و علی الکرک بریایع مذکور است موجب حکم
شرح شریف و بازگشت تمام ثمار باغ مذکور در سال حق
مشری مذکور حتی صحیح شرعی بقتضی بیایع شرعی
که بعد از بلق صلاح میان بایع و مشتری مذکور شد
و بایع مذکور در ثمار باغ مذکور هیچ حق و دعوایی و قسط
و نصیب و مزاحمه ندارد بلکه تمام باغ مذکور حق و مال مشتری
مذکور است حتی صحیح شرعی و مذکور دفع لاشهاد فی الماریخ
لبنه فلان **ه** کواهی خود برین عویب بویید **ه**
اعترف للعافدان المذكورین باقیه عند انفس الفقل
العباد الله معود بن عبد الکریم عبد الله حامدا
و اگر کسی غلامی و کنیزکی می فروشد **ه**

و دیگری ضامن در ک می شود که اگر مبیع را امتحانی بیند
 شود مشتري جواب گویند برین موجب بگوید بایع
 مقصود از غیر بر این سه طرز آن است که فروخت خواجه
 کرم بن محمد البخاری الزمان کرم الرحمن بن خواجه جمال الدین
 بن خوله حاجی شمس الرحمن تاجر شیرازی به حاجی اعظم اکرم
 خواجه کمال الرحمن بن خوله قلم الرحمن بن حاجی ماحی الرحمن
 بزاز کازر و بن و او خیزد از وی مخاطب حق صحیح شرعی که
 جاری شد میان ایشان بطریق شرع شریف کتبه حق ملک
 و مال بایع مذکور است و خریدار و تصرف اوست ملکیت
 و آن تمام غلامی است زکی نام تخمینا شانزده ساله حاضر
 در مجلس و تمام کتبی هدیہ کتبات نام تخمینا چهارده ساله
 حاضر در مجلس مبلغ دو هزار و پانصد دینار و

که نیمه آن باشد بیکه از او و دست و پنجه دینار مشتری
 مذکور تمام ثمن موصوف مذکور در مجلس عقد نسیم بایع
 مذکور کرد و او تسلیم نمود بایع حق صحیح شرعی منحل
 بر ايجاب قبول و تسلیم و قبض و قباض در ثمن
 و ثمن و قیام بقرینه و حصول علم و معرفه از جانبین و ضمان
 الخصاص علی الذکر بر بایع مذکور است موجب حکم شرع شریف
 و بازگشت تمام غلام زکی و کتبی هدیہ مذکور بن خوله
 و ملک مشتری مذکور حق صحیح شرعی و بایع مذکور
 و مشتری مذکور بجهت موصوف مذکور منبوض مسلم
 مدفع مبیع حق و دعوی و طلب و بینه و مجادل و نزاع
 و بین و سوگند ندارد بیکه غلام و کتبی هدیہ مذکور بن خوله
 و ملک و مال مشتری مذکور است حق صحیح شرعی و خوله

ناصر بن محمد بن خواجه زین العلی بن خواجه صدر الراجل
کازوفی باذن واجاز بایع مکر ضامن در کسب مکر
شد که اگر غلام و کنیز را بختی پیدا شود و ثابت نماید
و باز ستاند تمام موضوع مکر جواب گوید و بیدار وقع
لاشهاد فی الایخ فلان سنة فلان **کوهی خود بریت**
موجب بویست **م** باعنا فی المتبايعین الخاضع
الملكوت بما اسند الیهم فیه اشهدت حره للعبد الفقیه
فلان بن فلان بن فلان **حامدا لله و صلیا رسولہ**
و اگر شخصی اسبی و عاالی می فروشد **و و و**
بریت موجب بویست **م** فروخت قاید معظم
محمدر قطب الرحیل بن قاید کمال السرقاید محمود کرد
به خواجه فخر الراجل بن خواجه هالاک بن خواجه فخر

عراقی و او خرید از وی بخاطبتی صحیح شرعی نایم کرد
اسب یا دیان سیاه یکست تخمینا چهار ساله و تمام یک سر و مال
سیاه شوکت تخمینا پنج ساله ببلخ بکند و بانصد دینار و بجه
شهر شیرازی که نیمه آن باشد منقصد و بخواه دینار
بایعتی صحیح شرعی مثل بر اجاز قبول و تسلیم و تسل
و تقدیر رفته و حصول علم و معرفت از جانب و ضمان الخاضع
الدرک و بایع مکر است و مشتری بکند تمام نشد مکر محلی
عقد بیک فعه تسلیم بایع مکر کرد و او تسلیم نمود تسلیمی
صحیح شرعی غیر خلیفه ذمه مشتری مکر از تمام موضوع
مکر بری و فارغ شدن بر آتی شرعی و باز گشت مکر
حق و ملک مال مشتری مکر حقی صحیح شرعی و بایع مکر
در مکر مکر بیع حق و دعوی و طلب و بینه و سوگند ندارد

بلکه مبیع مذکور تمام و کمال حق و ملک و مال مشرعی
مذکور است حتی صحیح شرعی و بدلتک و قلع لاشهاد فی
الما ریخ فلان است فلان و مالک التوفیق و العانة
کواهی خود برین موجب نویسد
مولف الحق العادلان المذکوران قد اعترفنا بانه
عند العبد المذنب المحتاج الی رحمة الله محمد عبد الله
هـ حلما مطلقا لما متغفل

باب الا حایة

اگر شخصی دکان با جان به دو شخص می دهد و یک
بیان می بیند که لجن در عرض مد مذکور بتانک برین

نویسد
مضمون این فصل صحیح شرعی دالالت می کند بر اینکه

داذ فلان بن فلان بن فلان به فلان بن فلان
و اینان هر دو با جان گرفتند بتامه از وی مخاطب صحیح
شرعی که جاری شدن میان ایشان بطریق شرع شریف
محمولی علیه الصلوة والسلام انچه حق ملک او و جبر است
و حید و تصرف او جاری است بلیک شرعی و آلم کافی
خا زلی است و مفتوح است در آن بطرف قلی و موقع
در بازار علیا از بازارها ملک کار زون و محدود لظرف
قبلی بعد از فضا و ممر بطریق و لظرف شمالی متصل است
بدکان طباخی خواجه کریم السوید بن خواجه اصل المرح
بن خواجه غلام محمد بن خواجه کافی تاجر کاروبی
و لظرف مشرقی بدکان بقالی و الا مالام اعظم خطیب
حلاله علی مشتی و لظرف جنوبی بدکان حلاوی خواجه

ناصر محمد بن خواجه حاجي حلال المرجع خواجه حاجي
زور علی بن کارزنی باجمیع توابع و اولاد و وارثان
و خزانة که در آن واقع است و ابواب و علو و سفلی و مشرق
و مضانات و معلقات یک سال تمام ابتدا از عاشر ماه سال
جمادی الاول الحشر و سبعین هجری بمبلغ یک هزار و دویست و چهار
فلوس خاصی جاری در معاملات که بقیه آن باشد شصت و چهار
و بیست و پنج دينار که بقیه مدک در عرض مدک مدک که یک سال
باشد روز بروز جواب گویند و تسلیم نمایند بی عذر
و محفی و اولی حق صحیح شرعی متمم بلا عیب و بدل
و تسلیم و تسلیم و بعد از روزه و حصول علم و معرفت از خاستن
و جمیع شرایط شرعیه خارج بازگشت تمام منافع دکان متاجر
محدود مدک در مدک مدک حو مال متاجر و مال متاجر

حق صحیح شرعی و بجز مدک در منافع دکان مدک در مدک
مدک مدک حو و دعوی و طلب و بقیه و سوگند و نذر
بکلی منافع آن دکان مدک در مدک یک سال مدک حو متاجر
مدک حو است حق صحیح شرعی و نذر و وقوع استناد
فی الماریخ المسطور خلال السطوح فاحمد لله الملك الشکور
کواهی خود برین موجب است ۵۵۵
بسم الله اعزف الموالجون المنکرون فافین
عندک و از منتهای موجب و استندت حرم العبد الداعي
فلان بن فلان فلان حامداً ۵۵۵
و اگر یکی از آن دو کس باشد و مدت دو سال با جاذبه و
بی دهنده بملکی معین و آهن بحال می ستاند برین موجب
بنویسد ۵۵۵

مدلول این کتاب شرعی دلالت می کند بر آنکه با جانه
دازند فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان فلان
بن فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان
و ایشان هر دو با جانه گرفتند بنا صفا از ایشان بمطابق
معجم شرعی آنچه حق در ملک و مال و جود و سکونت
به املاک چهار دانگ از آن موجر در یک اول و در داندک
از آن موجر ثانی و بقیه موجب در یک و تصرف ایشان
ملکیت شرعی و حقیقه دینی بی تنازع و تنازع بی مخاصمه
مخاصمی و آن تمام خانه ایست که معروف و مشهور است بفلان
و منتهی است بر یک طبقه و دو طبقه و واقع است در محله باب
نورانی از محلات بلاد کارز و ن و محدود است از طرف شمالی
بجانبستان و درگاه برآمده شارح و از طرف شمالی به

و

براه محله مذکور و از طرف مشرق متصل است بخانه شیخ
نجیب الدین علی المؤمن بن شیخ معظم سید جلال الدین
بن شیخ کریم الدین محمد خادم حضرت سید محمد نورانی رحمه الله
و از طرف مشرق بکوره و طریق و از طرف جنوبی بدکان
نمایند اما از طرف شمالی بحد فاصل حلاج با جمیع توابع
و لولحق و فضا و فناء و مار و رافق و دقاق و میان سراج
و دهلیز و درجه و غرفات فوقانیه و مشرقه و میان مطبخ
و توردان و صیبه دان و پاکاه و جاده و مستحم و حمام
و متعلقات مدت دو سال تمام اقل آن از تاریخ عشر ماه
بارک جمادی الاول سنه اثنین و سبعین هجری و آخر آن
انتضاء مدت مذکور است ببلغ هفتصد و شصت و شصت و شصت
تا آنکه بنده آن باشد سیصد و شصت و شصت و شصت و شصت

۶۸
 مصنف این فضل صحیح شرعی دلالت می کند بر آنکه شیخ
 معظم حضرت فلان بن شیخ مکرم مرحوم فلان بن شیخ عزیز
 صالح مرحوم فلان که ایوم پیش قدم و خلیفه جامع فقیر
 تحت المراج حضرت مرشد است با جان داند به فلان
 بن فلان ولو با جان گرفت از وی مخاطب می صحیح شرعی
 لغو و فاسد است بر بقعه منکر مدکون و بوجوب احکام سلاطین
 بر بقعه مدکون معاف و مسلم و مرفوع القلم است و آن که در
 دکان است یکی ندایی و یکی خمازی و یکی حلاقی و
 بر ملک یکو و واقع اند در قبلی مسجد جامع حضرت مندر مرشد
 در بلد طبرستان و درون و محروماند لطف قبلی بطاعت شارع
 و در و ممر مرشد دکانین از انجا است و لطف نهالی و راه
 و از طرف مشرق به باغ تحت المراج و لطف جنوبی به مسجد

۶۹
 مسجد و بقعه مدکون با جمیع توابع و لواحق و فضا و فضا
 و مزار و مرقف و علو و سفلی مشرق و مضافات و مساحت
 یک سال تمام ابتدا از تاریخ دوازدهم مبارک جمادی الاول
 اثین و معین و ماه با جری صحیح شرعی معینه معلوم
 آن اجه المثلک کاکین مدکون است و مبلغ آن پنج هزار
 و چهار صد دینار الفقه مند و اشیرازی است که بینه آن باشد
 دو هزار و منصف دینار که اجه مدکون در عرض مدکون
 روز بروز جواب گوید و تسلیم نماید عذری و حقیقی و بعد
 صحیح شرعی مشتمل بر اجاب و قبول تسلیم و تسلیم و بقدر
 و حصول علم و معرفت از جانب و جمیع شرایط صحیح شرعی
 خواجه بازگشت منافع دکان به کانه مدکون در مدکون
 حق مستاجر مدکون حق صحیح شرعی و جماعه فقرا تحت المراج

۷۰ در آن هیچ حق و دعوی ندارند بلکه حق متناجر مدک است
 و موجر مدک که خلیفه و پیش قدم جماعه در ایشان است و جماعه
 فقرا تحت السراج قبول نمودند و معترف شدند که موانع
 دیوانی دکانین ثلثه مدکرات و پنج بعده دکانین نه دیوان
 روی نماید از آنکه و نقصان بنیه دیوانی و توقعات و بیلان
 و تقاضایان و غیر ذلک عهد جواب آن برایشان باشد که
 دفع کنند و نگذارند که چیزی بآن علة از متناجر مدکرات است
 و دفع نمایند و الا از اجبه مکنون مجری بدارند بر موجب
 قبول کردند و معترف شدند و بذاک دفع الامتداد فی السراج
 المطور **و فی الله التوفیق و الاعانة** که او خود برین
 موجب بنویسد **مولی العبد** موجر متناجر و جماعه
 فقرا تحت السراج مدکریون موجب که در وجه مشروعه است

۷۱ و منسوب است یا بنات قبول نمودند و معترف شدند
 بحضرة العبد الفقیر الی الله فلان بن فلان تحت السراج
اصح الله احوالهم
 اگر شخصی زرعه که وقت باشد بر بقعه منبر تحت السراج
 سند سه رسیده بقدری اجازت می کند که در وقت
 شتوی و صیفی جواب گوید و بنیم نماید و جماعه نذر است
 کنند که عهد دیوان برایشان باشد برین موجب بنویسد
الله الواقف بالسر الصالح
 مصنون این فصل صحیح شرعی دلالتی کند بر آنکه با جازه
 داد شیخ صالح عابد معزز موقر فلان بن شیخ فلان
 فلان که التیوم خلیفه و پیش قدم جماعه فقرا تحت السراج
 به قلیل معظم منحه الغنایل یعون الله امر فی السراج قابل فی السراج

که حضرت اجازت
 سند سه رسیده

۷۴ قنایه و مزرعه مذکور مرتب است بر متاجر مذکور است درین
مدتی یک سال و قبول نمود و مخرب شد و عهد و خط
و مؤنات و اخراجات مباشران و داروغگان به تمام
بر جماعت فقرا تحت السراج است و قبول نمودند و مخرب
شدند و بدینک وقع الشهاد فی تاریخ المذکر خلال الطهر
و من الله التوفیق والاعانه **کواهی خود برین موجب بنویسد**
بسم الله والتوفیق من الله
المناجات والنفاء المصدقین المذکرین قد اغفر
بما نسئ اليهم فيه واستمدت حرم الفقرا فلان فلان
بن فلان **حاشا مصلیا مسلما مستغفرا**
اگر بد ریابد بد رملی که تعلق فرزند فلان
ایشان با بقدر فلان فرزند آن ایشان می دارد و بولایه

ایشان

۷۵ ایشان با جانه می دهند برین موجب بنویسد **موسی**
مدلول این صهیبه دینییه مشتمل و محتوی است بر آنکه با جانه
داد فلان بن فلان بن فلان بولایه بسرائر و دختران
کوچک خود فلان و فلان و سماء فلان و فلان و فلان و غیر
مقاتل شرعیه و غبطه و مصلحت بر وجهی شرعی فلان
بن فلان بن فلان و او با جانه گرفت از وی مخاطب **موسی**
شرعی انجمن ملک و ملای اولاد مذکورین است و درین
ایشان است مملکت شرعیه و آن تمام خانه ایشان است
بفلان و منی است بر یک طایفه واحد و واقع است در محله
از محلات بلد کازرون و محدود است کنز و فلی بر
و انطرف شمالی به بقعه منیر که از اهد محمد رحمانه علیه السلام
مشرقی خانه بسازد محمد نظام الدین صالح النجاشی و

۷۸
وفلان لیسام فلان بن فلان بن فلان کازرونی بعد از ثبوت
وصایه مشروح به شهادت فلان بن فلان بن فلان و فلان بن
فلان بن فلان المعدلین و محلف شرعی و بعد از صحت الخطبة
و المصلحة بوجه شرعی به فلان بن فلان بن فلان و او
با جان گرفت از وی مخاطب بقی صحیح شرعی که جاری شد
میان ایشان بطریق شرح شریف آنچه حق و ملک و مال
لیسام مذکورین است للذکر مثل حفظ لالتیغین و درین
ایشان جاری است بملیک شرعی و آن تمام حایم است که تمام
برودان و زنان و مشهور است به فلان و واقع است در محله
مریجان از محلات بلد کازرون و مفتوح است در آن
بطرف شمالی و محدوده است از طرف قبلی بدکان حلالی فلان
بن فلان بن فلان و از طرف شمالی خانه لیسام و

بن ناصر

۷۹
بن ناصر المرتجاج و از طرف مشرق بسجده منسوب به ایشان
و از طرف جنوبی بطریق و بعد از آن به مقبره ملانان با جمع
توابع و لواحق و فضا و فناء و مار و ملائق و بیخ و سلخ و تون
و جاء آب حوضها که در آن بسته اند و موضع خاک اندازند و
دیکر سین بوزن پنجاه من من جدید کار و در یک علف
سی من و یک علف بیست من که در حمام مذکور موضوع است
و تمام مضافات و منسوبات و متعلقات مدتی و سال تمام اول
آن عشرین مبارک جاری الثانی و لیسام سبعین و همامه
و آخر آن انتضاء مدتی مذکور با جری صحیح شرعی معلوم
که به ثبوت پیوست که اجرة المثل آن است بکواهی شاهین
مذکورین مقومین در ذیل و مبلغ آن بر مندرجین و آنچه
شمار و اشیر لیسام است که نیمه آن باشند بکواهی و انصاف

که اجتهاد موصوفه مذکور در عرض مکه مذکور روز بروز
 گویند بی غرضی و محقق مواجرتی صحیح شرعی قتل
 بر اجداد قبول و تسلیم قلم و جمیع شرایط شرعیه جنازه
 کشت منافع تمام حمام محله مذکور در مکه مذکور حق مستاجر
 مذکور محله در مکه مذکور مسیح حق و دعوی و طلب و شبه
 و سوگند ندارند بلکه حق مستاجر مذکور است و اخراجات
 و عمارت حمام مذکور بر اینام مذکور است و بنده ملک و اعتماد
 فی الدار الخ المذکر **و بالله التوفیق** کوامی خود برین
واجب بنویسد **مواو** **ه ه ه**
 بعد ثبوت الوصایة المشروحة والغنط والمصلحة و غیره
 شرعاً جمل مواجرت المشروحة بین المولود المذکر
 فارقتها موجب مشموله حرره الفقیر الداعي فلان فلان
 و فلان

بن فلان القاضي **حامداً مصلحاً** لما استغفراً
 اگر ملکی و قتل باشند بر مسجدی و مسجد حرام نبوده
 و محتاج باشند بعمارة شاید که ماذون محکمه علیه بعلان
 مدلت شرعی آن ملک مدتی طویل باجان بدو اذین
 به نقد بستاند و بعمارة مسجد موقوف علیه کنند و برین
 بنویسد **مواو** مدلول این حجت صحیح شرعی
 دلالت می کند بر آنکه قطعه زمین که بط آن یک فدان
 و معروف است به فلان و واقع است در حومه بلاد کازرون
 و محله است از طرف قبلی بر زمین صاحب اعظم خواجه حاجی
 رکن الملک لطف الله بن صاحب اعظم سعید خواجه علاء الدین حسن
 بن صدر معظم خواجه حاجی السراپی و از طرف ثانی بر زمین
 مشرقی بر زمین مذکور ناصر الملک محمد ناصر خواجه حاجی و از طرف

۸۲ جنوبی یا باغ فلاح محمد زاهد لیس راهبانی با جمیع نواب
و لواحق و مامور و رفیق و احوار و امداد و مضافات و مستحقان
و فساد است بر مسجدی که فساد است بوزیر و واقع است محل
دوینک علیا از محلات نیک کار و رون و آن مسجد در
و فساد است مستحق است از ذکر حد و اوصاف از غایت
شرف و نهایت معرفت و مسجد مذکور خراب و معطل است و محتاج
بعمان و قطعه زمین مذکور هیچ صاحبی ندارد که
که در وجه عمان مسجد مذکور صرف کنند پس با اجازه داد
محکم علیه بلاء کار و رون اعلا هلاله تعالی بعلیه ثبوت غبطه
و مصالحه بوجهی شرعی به فلان بن فلان بن فلان و او
با جان گرفت از وی مطابق صحیح شرعی تمام قطعه زمین
محدوده مذکور با جمیع نواب و لواحق و مامور و رفیق و احوار
و امداد

۸۳ و امداد و مضافات و مستحقان مدتی می سال تمام ابتدا از
عشرین ماه مبارک رجب المرحوم لاشن و معین قنانه
با جری صحیح شرعی معین معلوم و متبوضه که ثابت شد که
مبلغ مذکور اجرة المثلک زمین مذکور است و مبلغ آن سیصد
لایحه شروا شیرازی است که نقد آن یکصد و پنجاه دینار
و اجرة مذکور تمام و کمال متناجر مذکور به یک دفعه در مجلس عقد
تسلیم و جرمادون محکم علیه کرد و آن تسلیم بود و تسلیمی
صحیح شرعی و خواجه پری شن ذمه متناجر مذکور از تمام
اجرة مذکور متبوضه و اجری صحیح شرعی مشتمل و امداد
و قبول و تسلیم و تسلیم و جمیع شرایط شرعی و خواجه با نکت
منافع قطعه زمین محدوده مذکور در ذمه مذکور متناجر
حتی صحیح شرعی و حاکم امداد شرعیات بلاء کار و رون

ظلالة العالی اذن واجان فرمود که ما ذون محکمه علیهم
 اجنه بنوضه مذکور در وجه عمان مسجد مذکور فیک
 و معمر کرد آنک بر حسب غبطه و مصلحه و بذلك رفع
 فی الخارج المذکور **و بالله التوفیق** کو امی خود برین
موجب بتوکید **موسی** بعد ثبوت اخذ حلقه
 و المصلحه و تمام المذکور الشرع بطریق معتبر فی الشرع
 حرر الواجره الشرعیه بین العاقدین المذکورین و باعها
 بما فیہ اشهدت حرر العبد الفقیر فلان بن فلان و فلان
حکما مصلیا مسلما مستغفرا
 اگر امالی جده با جان می دهد یا جری معینه معلومه که
 مال و حراج دیوانی و سایر اهرجات و موات دیوانی
 بر مناجر مذکور باشند و قبول نماید برین موجب بتوکید **موسی**
 الحمد لله

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسول الله
 محمد المصطفی و علی آله و اصحابه و از واجد احمدی مصنون
 این فصل صحیح شرعی دالت می کند بر آنکه با جان داد
 فلان بن فلان بن فلان به فلان بن فلان بن فلان و او
 با جان گرفت از وی مخاطب صحیح شرعی که جاری شد
 میان ایشان بطریق شرع شریف انچه خود ملک و مال بود
 مذکور است درین و تصرف او جاری است بملکیتش عید
 حقیقه دینی و بی مزاحمه منازعی و بی مخاصمه فخاصمی و آن
 تمام ده قطعه زمین بنسب است و واقع است کل آن در محل
 قریه راهبان و بطول آن قطعات بیست و هفت نهان
و پنج قفیز است بدینان کوهل
 و طم
 اول مظهر است به پشت مری
 و ثانیا همان مری و دره
 و ثالثا همان مری و دره
 و رابعا همان مری و دره
 و پنجا همان مری و دره
 و شش همان مری و دره
 و هفتم همان مری و دره
 و هشتم همان مری و دره
 و نهم همان مری و دره
 و دهم همان مری و دره

[illegible]

تاریخ

۸۷ **فصل** در بیان اوصاف و مناقب و فضائل و کمالات و جلال و
 عظمت و شرف و کرامت و جلال و کبریا و تعالی و
 و آن فناء مدو و موقوف است
 و موقوف است از ذکر حقه
 و اوصاف از غایت شهرت و نهایت معرفت با جمیع توابع و لواحق
 و اجزاء و املا و مجاری فناء مذکور و آبار و انهار و فناء
 و جلال و مضافات و معلقات یک سال تمام ابتدا از تاریخ
 ماه رجب است و شش و سبعین ماهار مبلغ ششصد و نهار اتمه
 شهر و شیرازی که نیمه آن باشد سیصد و نهار و بقدر که بصله
 کسدم سرخ پاکی بیکو بنزد قدید کارزون که نیمه آن باشد
 بنجاه و زن و بقدر سی و زن جوختل پاکی بیکو م ندرت
 که نیمه آن باشد بنجاه و زن که اجده مذکور بعد از گذشتن
 شش ماه از تاریخ مذکور جواب گوید و قلم نایبی غدیری و حقیقی

۸۹ مراجع شرعی صحیح شرعی مثل بر احوال قبول و قبول
 و نقل بر رویه و حصول علم و معرفه از جانبین خارج از کتاب
 منافع تمام اراضی و مزرعه و فناء مملکت در بدنه مملکت
 متناجر مملکت و مخرج مملکت در منافع آن درین یک سال
 هیچ حق و دعوی ندارد بلکه حق متناجر مملکت است حتی
 صحیح شرعی و متناجر مملکت فلان بن فلان بن فلان
 قبول نمود و معترف شد که مال و خراج دیوانی بوجهی که
 از دیوان قانون باسم مخرج مملکت کرده اند درین سال و
 جواب گوید از اصل مال و اضافه و سایر اخراجات و خراجات
 و دیوانی و رتبه جمع و غیر ذلک که بعد از قانون مخرج مملکت
 از دیوان حواله نمایند تمام و کمال بروی است که جواب گوید
 و از آن جهت میباید دعوی و محاصره و مجادله بروی مملکت
 نباشد

۹۰ نباشد و خرج اراضی و مزرعه و فناء مملکت در بدنه مملکت
 و متناجر مملکت است و قبول نمود و معترف شد و بدین
 دفعه لایحه داد فی تاریخ المذکره خلال السطوح و بالله التوفیق
 کواهی و بوجوب بنویسد **بسم الله الرحمن الرحيم**
 موجه و متناجر مملکت بوجهی که در حق این کتاب
 مطول است اعتراف نمودند محضر العبد الفقیر فلان بن
 فلان **حائداً مضطرباً مستخيراً** و غیر ذلک و غیر ذلک
 و اگر بگوید یا بلند بلند بگویند **بسم الله الرحمن الرحيم** یا بلند
 کسی دهد یک سال که در آن مدت و متناجر مملکت
 بکار نماند مخرجی مشغول باشد از اول روز تا آخر روز
 تعیین معلوم که در عرض یک مملکت جواب گوید و بدین
 یا بلند بلند بگویند و آجان به متناجر مملکت دهد که آجان

در عرض مده مذکور در وجه نفقه و کسوه لیسر مذکور در کف
و بروی مجری باشند برین موجب بنویسد **اللهم**
باجان و **فلان بن فلان** بدین بگوهر
خود محمد بنم به استناد نور السراج بن خلد از نساج و
باجان گرفت از وی بدن لیسر مذکور او بخاطرتی صحیح
که جاری شدن عیان ایشان بطریق شرع شریف مده یک سال
تمام اینک از چهار دهم ماه مبارک جمادی الثانی **السنة**
که در مده از اول طلوع آفتاب تا آخر روز نزد مناجر مذکور
یکار نساجی خنجره قاعد و دستور آجره نساج است
مغول باشند بیلح سبب و شش خمار لیسر و شش لیسر
که نیمه آن باشند یکصد و هشتاد و چهار لیسر مذکور در عرض
هر روز یکبار لیسر شش و نیم لیسر جوهر که و نیم لیسر مذکور

و هج

و هجرتی مواجرت صحیح شرعی مثل بر اجای و سوا السلام و سلم
و جمیع شرایط شرعی و پذیر و جر مذکور اذن و رخصت و
به دستا جر مذکور که نام اجنه مذکور موصوفه در عرض مده مذکور
روز بروز جواب گوید و در وجه نفقه و کسوه لیسر مذکور
صرف نمایند و بروی مجری و محمودی از برین موجب اذن
و اجان داد و دستا جر مذکور قبول نمود و بد لیسر دفع التماس
فی الماریخ المکیده **و بالله التوفیق** که او ای خود برین موجب
بنویسد **و اعترف** المتواجرات المذکورات بما فی عندي
و به اشهد **و العبد الفقير** فلان بن فلان
ا اگر تحقیق بدن خود باجان به تحقیق دهک **ا**
نزد دستا جر مذکور یک سال یکار خاجی مشغول باشند و اجنه
معینه روز بروز بتانند برین موجب بنویسد **و بالله**

۹۲ با جان داد فلان فلان فلان بدن خود به فلان فلان فلان
 و او با جان گرفت از وی بدن او مخاطبی صحیح شرعی مدافعه
 یکسال تمام ابتدا از تاریخ فلان سنه فلان که درین مدتی که از اول
 طلوع آفتاب تا وقت غروب یکار خیاطی مشغول باشند حاجه
 معهود است و هیچ تنصیر نکنند بمبلغ یا نصدق دارا فی ثروا
 شیرازی که نیمه آن باشند و بیست و پنجاه دینار که بجز
 مذکور در عرض مدافعه جواب گوید بی عذری و حجتی مدافعه
 صحیح شرعی مثل بر اجابت قبول و تسلیم و تمام و جمیع شرایط
 شرعی و بنده وقع الاثم و الذم فی الماریخ المذكور خلال السطحه
 کواهی خود برین موجب بنویسند **ما یوم ۵ ۵**
 با عناف المذنبین المذكورین بما فیہ اشهد العبد الذلیل
 ۵ ۵ فلان بن فلان فلان **اصح الله الهم**
 اگر

۹۳ اگر تا حق مسلمانان ملک ایام با جان می دهد که اجزه
 آن در وجه نفقه و کسوه و ایام صرف نماید بر بنویسند
ما یوم مضمون فصل صحیح شرعی مثل السب و النکاح
 ماذون محکمه علیه بلكه کار و زن باذن و امر حاکم امور
 و والی امور مسلمین و کلمات ابد الله تعالی ظلاله العالی با جان
 داد جهت فلان و فلان و مسماة فلانه ایام فلان و فلان فلان
 بعد از نفوت مفادات شرعی و غبطه و صلح و رجوع صحیح
 شرعی به فلان بن فلان و او با جان گرفت از وی
 مخاطبی صحیح شرعی آنچه حق و ملک مال ایام بملک است
 للذکر مثل حظ الانثیین و در بد و تصرف ایشان جاری است
 بملکیت شرعه و آن تمام دکانی عطاری است و واقع است
 در بازار بلكه کار و زن و منقوح است در آن بطرف شمالی

۹۴ و محله است از طرف قبل بجلال فضا و متر بر او و از طرف شمالی
 متصل است بدکان جلادی فلان بن فلان و فلان و از طرف
 مشرقی بدکان بنیالی فلان بن فلان بن فلان و از طرف شرقی
 بدکان فلان بن فلان بن فلان و از طرف جنوبی بدکان
 حلائی فلان بن فلان بن فلان با جمیع قوابع و لواحقین
 و معلقات مدینه یک سلام ابتدا از تاریخ منقسم به مبارک جلای
 لسه اشد و سبعین فمائه یا جری صحیح شرعی معلوم
 منصوصه که آن اجعه المثل دکان مذکور است و مبلغ آن
 نهصد و شصت دینار و پو شهر و شیرازی است که آنجا باشد
 چهار صد و شتاد دینار که اجعه موصوفه مذکور در عرض مدینه
 مذکور روز بروز جواب کویدی غدیری و حجتی و لاجری
 صحیح شرعی مثل بر اجاب و قبول قیلم قیلم و جمیع شرایط

کریه

۹۵ شرعیه خانچه بازگشت منافع دکان متاجر محله مذکور
 حق متاجر مذکور و موجر و ایام مذکورین در منافع آن
 در مدینه مذکور میسر حق و دعوی و طلب و بینه و سرآمد
 ندارد بلکه حق متاجر مذکور است حق صحیح شرعی و حکم
 شرعیات اذن و رخصت فرمود که اجعه مذکور در روز چهار
 و چهار دانگه شیرازی تسلیم ما ذرا ایام مذکور مساعده فلان
 بنت فلان بن فلان فلان نماید تا در وجه نقد و کسر ایام
 مذکورین صرف کنند و روی مجری باشد و متاجر مذکور
 بموجب امر عالی قبول نمود و مغرر کرد که در روز مبلغ مذکور
 تسلیم ما ذرا ایام مذکورین نماید بی غدیری و حجتی و لاجری
 وقع التاماد نیج الداریخ المسطوح و الله التوفیق العالی
 کواهی خود برین و حقیق بیدن می

۹۶ بعد صحنه المفادات الشرعية فيما الغبطة والمصلحة والوجه
بالبينة للمقومة ديلاجر للمصلحة المشروحة في اذني
وكتب بصحة مشداه حرر العبد الفقير فلان بن فلان
هـ هـ بن فلان حامداً وصلياً على النبي وآله
كراهي مفادات بر بن مرجب بتوسيد هـ هـ
سند بذلك وبالعقبة والمصلحة والوجه فلان
بن فلان و فلان بن فلان بن فلان وكتبه
باب الهبة
بذلك اي عزيز من كهنة ازكسي صحيح باشد كه باطل
وآراذ باشد وهبة اي اجاب يقول دست بليست
از طرف واهب اي يقول از طرف متبني انكه فاصله
درميان باشد والا اجاب يقول شرعيين درميان واهب
ومنه

۹۷ ومنتب نباشند موبد ملكية واهب يرون زود
شخصي جيري باجبي بخشند تواند كه بازستاند ورجوع
بخود باز كنند بكي اگر بدد يا بدد بدد يا مادري يا مادري
جيري بددند خود يا بددند وند خود بخشند
در ملكية ايشان باقي باشند مي توانند كه بازستاند
رجوع باز خود كنند وبار ملكية ايشان را انكه جاجه
سابقا بوده اگر شخصي ملكي يا شخصي مي بخشند ورجوع
بتوسيد هـ هـ مدلول اين معية دنده دلالت
مي كند برآنكه بخشيد فلان بن فلان بن فلان به فلان
بن فلان و او قبول كرد از وي مخاطبتي صحيح شرعي كه جاري
شد ميان ايشان بطريق شرع شريف اخذ حق وملك
واهب ملكه ودريد و تصرف او جاري بود ملكية عدو نام

۹۸
 حجه ایت مستخرجه که معروف است بواهی بکلمه واقع است
 در محله یا دغان از محلات بلده کارون و محدوده است
 از طرف قلی خانه شیخ خراسانی و شیخ نظامی
 بن شیخ حاج السراچی و از طرف شمالی خانه شیخ
 بن شیخ محمد بن احمد ناصر السراچی و از طرف جنوبی راه
 شارع با جمیع نواح و فضا و فناء و ماز و مافوق
 عرفات فوقانی و بستان و راستوان و مضائق و
 راهنق صحیح شرعی مثل بر اجاب و قبول شرعی و قبول
 معین بن خواجه بازگشت نام حجه مستخرجه مذکور با جمیع
 و اوصاف حق و ملک متبذکر حق صحیح شرعی و واهی
 فلان بن فلان بن فلان در حجه محدود مذکور صحیح شرعی
 و طلب و بیته و مجادله و محاصره و نزاع و سوگند ندارد بلکه
 مذکور

۹۹
 مذکور بنام و کمال حق و ملک متبذکر است حتی صحیح شرعی
 و بیدار و وقع انشاء فی الماریخ فلان فلان و الله الوفی
 و الاعانه شهدا خود برین موجب بنویسد
 اعترف المتواهبان المذکوران با فیه عند الله عباد الله
 فلان بن فلان بن فلان که صلح الله شاکه
 اگر در شخص خانه بدو شخص بخشد
 و ایان هر دو قبول کنند بنا صغر برین موجب بنویسد
 مؤلف شکان
 مصفون این کتاب صحیح الکران دلالت می کند بر آنکه
 بخشیدند فلان بن فلان بن فلان و برادر یا برادر فلان
 بن فلان به فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان
 فلان و ایان هر دو قبول کردند از ایان مخاطب صحیح شرعی

که جاری شد میان بطریق شرح شریف اخذ حق و ملک مال
 و اهیلان مکون است بناصه و درید و نصره نشان داشت
 بلکه شرعی و حقیقه دینیه در مزارعه منازعی و محاصره
 محاصره و آن تمام خانه است چهار صاع که مبنی است بر یک طنه
 و دو طنه و واقع است در محله باب نورانی از محله ملک کار
 هاء الله الغنی عن آفات القرون و محدود است از طرف
 بعد از فضا براه و از طرف شمالی بعد از بستان بکار کا باجی
 علی شاه بن محمد احمد تاج و از طرف مشرقی بیکان دلی
 لسا از شمالی از محله احمد علی حلاج و از طرف جنوبی خان
 با جمع ذاب و واقع و فضا و فناء و مار و مافق و میان
 و رواق و دهلیز و درجه و غلاف و قایمه و مهمان خانه
 و جانه آب و مطبخ و مستخر و سایر مضافات و مضافات
 شرعی

شرعی

شرعی شتمن بلچاپ و قبول شرعیین و تعلیم و تعلیم
 مغیرت در شرح شریف خانچه بازگشت تمام خانه چهار صاع
 محدود مکون حق و ملک و مال متبایان مذکور است و یکی
 نصی نام شاع حق و صیغ شرعی و واهیلان مکون در خانه
 مذکور هیچ حق و دعوی و طلب و قسط و نصیب و محاصره
 ندارند بلکه خانه مذکور بنواینها و لواحقها حق و ملک مال متبایان
 مذکور است بناصه که از واهیلان مکون متبایان نشان
 بوجوب مواهبته مشروعه مشروحه در فوق و مذکور است
 ۴ ۴ فی الدایع فلان السنة فلان و الله التوفیق
 اشهاد خود برین موجب بنویسد ۴ الله اعلم
 با عارف المتواهبین المذکورین بالاسند العبد فیه اشهد العبد
 الفقیر لله الغنی فلان فلان فلان العارف بالله

حائداً مطلقاً **هـ** اگر بذر یکی به بستان و خزان
خودی بخشد میان ایشان **تجید** در دو طرف و در میان
آنکه بگوید می نمایند برین موجب بگویند **بسم الله**
هـ هـ واجب الحقیقات هـ هـ هـ هـ
مضمون این فصل صحیح شرعی دلالت می کند بر آنکه بخشد
فلان بن فلان بن فلان به بستان و خزان خود فلان
و فلان و سماء فلان و فلان و ایشان هر چهار بار باغ فی الغود
بی ملک و فاصله آن بذر مذکور قبول کردند بجز حق و ملک
و مال بذر و اهب مذکور است و دریل و تصرف او جاری
بلکیده شرعی و حقیقه دینی و آن تمام حجه ایست
بریک طایفه و معروف است بواهب مذکور و واقع است در عیال
بلد العقیق از توابع ملک طایفه کازرون و محال

قبلی

قبلی بواهب شارع و لزوم سالی بعد از بستان مسجدی که قبلاً
ببستان شارع شرقی حسین و لزوم مشرفی بدان قصای فلان
فلان بن فلان و لزوم جنوبی بعد از بستان و راستون و فضا به
با جمیع توابع و لواحق و فضا و فناء و مار و رافق و علوی و سفلی و مشرقی
و بستان و راستون و مطبخ و بستر و مضافات و معلقات و اعیان
معین شرعی معتبر در شرع شریف محمدی علیه افضل الصلوات
و اکمل العالیات و احسن التسلیحات خواجه بازگشت آنچه مورد
ندکون با جمیع مضافات و معلقات موجب طرد و مذکور
فرزندان چهار روز و اهب مذکور یکی دانگی و نیم شاع
کامل و بذر ایشان که واجب مذکور است در آن حجه محدود
مذکور مسجد حق و دعوی و طلب و بیند و محاصره و محاربه
و نزاع و سوگند ندارد بلکه موجب مواهب شرعی و ملک

فرزند فلان مذکور است فلان و فلان و مسماه فلان و فلان و یکی
 ربعی نام مشاع حق صحیح شرعی و بندگان و رفع لایماد
 فی الماریخ المذکور و بالله التوفیق استناد خود برین
 موجب بنویسد **هو المختار الأسیر**
 المتواهبون المنکرون فیه قد اعترفوا بالاضیافه فی
 عنده فی قان مقدر موجب و استند بر ما لیا بنه العلیه المجدیه
 اعلاها الله تعالی هر الفقیه فلان بن فلان فلان حامدا
 اگر بنده بدین ملکی به فرزند فلان بسر خود
 بخشاید وین موجب بنویسد **هو المختار**
 مدلول این کتاب شرعی دلالت می کند بر آنکه خشیان فلان
 فلان بن فلان به فرزند فلان بسر جایی خود فلان و فلان مسماه
 فلان اولاد فلان بن فلان المذکور و بدین اثبات بواله شرعی

جهت ایشان قبول کرد بخاطر طبق صحیح شرعی که جاری
 میان ایشان بطریق شرع شریف آن حق ملک جد
 و اعیان مذکور است و درین و تصرف جاری است بلکه
 شرعی و حقیق و بنیاد بی نازعه نازعی و بی غاصه
 مناصبی و آن تمام باقی است که معروف و مشهور است
 و مشجرات اکثر آن بانگور نالافی و بسط کل آبهار
 بیان است بر بیان کوجک و واقع است در محرقه بار
 از قریب بلاد طیبه کارزین و محدود است از طرف ملی
 به باغ و رنه محله بر لبه من ناصر و از طرف شمالی به باغ
 تاج السرخس و از جانب السرخس که محله کارزینی و از طرف
 مشرقی بر زمین و رنه بر لانا نام اعظم سعید و محله
 خطیب سراج الموالد بر سر راه شمالی و از طرف جنوبی

۱۰۶
با جمیع توابع و لواحق و بشمار و اشجار که در آن قایم است
از انکود و اجیز و انار و سبب کل و شری که بر آن باغ مذکور
متبیل است از قناتی که معروف و مشهور است به میدان
و واقع است در شمالی بلد کازرون و منبع آن از بای که
بالاست و مصب آن در اقی حومه و خواجه خان مرادان است
و آن قنات معروف و مشهور است و مسافتی است از ذکر حد و
و حقوق و اوصاف از غایت شهرت و نهایت معرفت با انچه نقل
میدارد از توابع و لواحق و آبار و انهار و سواقی و حوض کبیر
که آب در آن جمیع می شود و جدا و مضافات و سطحات و ایهی
صحیح شرعی مشتمل بر اجاز و قبول و تسلیم و جمیع اشیاء
صحیح شرعی و انچه بازگشت بویست و محقق مدک که از نام
باغ مذکور است با جمیع توابع و لواحق و اشجار که در آن قایم
و شری

۱۰۷
و شری که بر آن متبیل است از قنات مذکور مع توابعها و اشجارها
حق و ملک و مال او و ادر و اهب مذکور فلان و فلان
قنات مذکور دو دانگ تمام مشاع که از جد و اهب مذکور متبیل
به ایشان شده است بواهب شرعی و و اهب مذکور در آن باغ
و در توابع و لواحق و اشجار که در آن قایم است و شری که بر آن
متبیل است از قنات مذکور مسیح حق و دعوی ندارد بکلی باغ
مذکور تمام و کمال حق و ملک و مال متبیلان مذکور است هر یکی
دو دانگ تمام مشاع حق و صحیح شرعی و ملک و اشیاء
۵۵۵ فی الماریخ فلان سنه فلان و بالله العزیز
۵۵۵ اشیاء خود و بیت و بیت بنویسند ۵۵۵
۵۵۵ جزئی المواهبه للمشرع و عذر المشرع فی بیع المراهقین
بالاجاز و القبول للمشرع و ما عدا انما یافیه اشد العبد

بار خزان و لزطف شمالی بزرعه تحتکار و لزطف مشرقی
 بزرعه جزعی و لزطف جنوبی بزرعه الخوند با جمیع نواح
 و لاهی و اراضی بزره و نایاب و بزی که بران مرتب است
 از رود بزرک با جمیع نواح و لاهی و مزار و مراکز و جلاول
 و مضافات معلقات بر بقعه شریفه تحت السراج حضرت
 مطهر مغیره مرشدیه حقیق بالانوار القدسیه که واقع است در ملک
 طیبه کارزون و متصل است بسجد جامع مرشدیه و بقعه
 بنبر که معروف و مشهور است و معنی است لزطف و لزطف و لزطف
 از غایت شهرت و نهایت معرفه و قنی صحیح شرعی و بیدار کردن
 آن را و نه بعضی از آن و نه بخشد آنرا و نه بعضی از آن و بکر
 نکند و بیدار است و بکر آن را باقی دارند بروقتیه الی
 ان برش الله الارض و من علیها و وافت ملک حرمه الله الی
 خیرا

۱۱۴
 قبل تفویض تولیت و قف مکه بر نفس خود کرد و مادام که
 «رقید باشد و بعد از آن بر آنکس که خلیفه و پیش قدم قف
 تحت السراج حضرت مرشدی است تفویض صحیح شرعی
 و متولی مکه تمام بزرعه محقق مکه و معمر و مزارع کرد و آن
 یا با جان بدو هفت سال بیسال و حاصل آنرا در وجهان کثیر
 صرف کند و بجه باند عشری از آن حق متولی باشد و تنه دیگر
 قف تحت السراج مرشدی باشد و بدو نوری که در میان ایشان
 معهود است قیمت نمایند برین موجب قف کرد و شرط نمود
 و اجر الوافقه علی الله سبحانه و تعالی جل جلاله و ما لا یضیع
 اجر المحسنین و بدو که وقع الاثماد فی الدایم فلا یفلان
 اثمها و خود برین موجب بنویسند الله المعنی ۵
 اعرف الواقف المذکر جزاه الله تعالی خیرا بانسب الذنبه

وغيرها

و هبنا من اليم عفايه وليبعض الله تعالى وجهه يوم
تبيض وجوه وتسود وجوه الخ حقه ملكه والواف
نذكره است و دريد و تصرفه جاری است بملیکته شرعی
و حقیقه دینیه فی مازعه مازعی و بی مخصوصه خاصه
نام مزرعه ایست که مشهور است بنور آباد و واقع است در قریه
کازرکا. از جمله قری بلده کازرون و محدوده است لفظ
قبلی براه و لفظ شمالی به جدول مزرعه فلک و لفظ
براه و لفظ جنوبی به مزرعه مهر و بخان با جمیع نواح و
ومار و افق و لفظی بخش ففاریاب و شریف که برادر مزرعه
مربط است و آن نود سهم است از جمله سیصد و شصت سهم
سهام جمله ففانی است که معروف و مشهور است ففلان و واقع
در صحایقه مکه و منبع آن از پای کوه علیا است و صاحب آن

۱۱۸ اراضی قریه مذکوره است و آن قناره معروف و مشهور است
منغنی است از ذکر حد و اوصاف از غایبه شهر و نهایت
بالجمله تعلق بآب می دارد از حقوق و حدود و مدار و ملاق
و حوض آب و آبار و انهد و جدا و مضافات و معلقات
و تمام باغی که معروف است بکمال آباد و مشجر است که آن
بانگور سیاه و سفید و مراغه و بطول آن ده فیهان است
به فیهان کوچک و واقع است در صحرائی به باردان لیزری بله
کار و رن و محدوده است از طرف قبلی بله و از طرف شمالی باغی
که مشهور است به فلند آباد و از طرف مشرقی به باغی که معروف
بنظام آباد علیا و از طرف جنوبی به باغ و رنه فلند و چون
ناصر الشریع الحاج البیاضی قلیع و لولاق و مدار و ملاق و بله
و اشجار که قائم است در آن از انکود و انجیر و انار و سیب و کلم

و فیل

۱۱۷ و فیل و غیر ذلک و شریف که بون و قبل است انقضاء و چون
که واقع است در شمالی بله کار و رن و معروف و مشهور است
و منغنی است از ذکر حد و حقوق و آبار و انهد و حوض
آب و جدا و بالجه تعلق بآب می دارد و مضافات و معلقات
و عام و کاف بقالی که واقع است در باران بله کار و رن و مشهور
در آن بطرف قبلی و محدوده است از طرف ملای برادر و متر
از انجاست و از طرف شمالی بدکان خجاری فلان بن فلان
و از طرف مشرقی بدکان عطاری فلان بن فلان بن فلان و
طرف جنوبی بدکان رحانی فلان بن فلان با جمیع قلیع
لواحق و مضافات و مدار و ملاق و مضافات و معلقات تمام
ده قطعه زمین بخش که واقع است در صحرائی از انجاری
بله کار و رن و بطول آن می فیهان است به فیهان کوچک

۱۲۰ به پسران پسران مذکورین تسلیم بعد از آن و عقیقه بعد عقیقه
و اگر عیاد با الله تعالی تسلیم و منقطع شود نویسی از آن باشد
امور رعایات بلد که از روزن باشند امورات ملکات معمول
کردارند و با جان بدهند و آنچه حاصل شود از آن امورات معمول
دارند و بخرج عمان آن کنند و از آنچه بماند عشری از آن بتولی
باشد بحق التولية و مبلغ سیصد و شصت دینار لایحه شهر شیرازی
مرسال بولایا امام معظم سلسله محمد شریح حلال الرحمن محمد شریح
نظام الاموال دهد که پنج وقت لایحه از پنج کانه در شصت
بکند و مبلغ شصت و چهار دینار لایحه شیرازی به شرح صلاح
و من محمد شریح الاموال دهد که در شبانه روزی پنج وقت
بانکه باز بگوید و مبلغ یکصد و چهارصد و چهل دینار لایحه شهر
شیرازی به چهار حافظ شریح باح الرحمن محمد شریح محمد
و من

۱۲۱ و من احمد شریح نظام الرحمن شریح حلال الرحمن محمد شریح
محمد شریح محمد شریح حلال الرحمن شریح محمد شریح
زوال الرحمن محمد دهد هر سال که در هر شب و شب جمعه
بعده نماز خفتن چهار حرف تمام از کلام مکرر علام جل جلاله
و عم نواله در بقعه منبر که مذکور خوانند و مبلغ دویست دینار
لایحه شهر شیرازی که نیمه آن باشد یکصد و بیست دینار
محمد بن عبد الله بن شرف الرحمن دهد که در آن بقعه مذکور
باشد هر سال مادام که در کار و شغل و ای تقصیر نکنند و سال
مبلغ سیصد و شصت دینار لایحه شیرازی به شرح صلاح
ماج الرحمن باح الرحمن علی دهد که در روز یک از فر
و جراحی بقعه مذکور باشد و در صفت شهر و بیرون محراب
حصه خند خوب خند و پند لایحه در باقی دیگر و یا خند

۱۲۲ وبنیدلرند و عمار بنعه مکره بر حسب ضرورت بکنند و مشرب
و مشنبه و جمع من جلا و شایب و قیطره بخورند و بعد از ختم
کلام الله تعالی جل جلاله بر حفظه کرام و جماعتی که حاضر باشند
فتمت کنند مر حافقی را و نصیب بدهند و سایر حاضران
یک نصیب بدهند و بعد از جماعت مذکورین موصی که بفرستند
و مطلقه کشته به فرزندان ذکرشان دهند مادام که بمانند
بندان بهمان شغل مشغول باشند و در ملازمت تقصیر نکند
نمایند و بعد از آن به فرزندان ذکر ایشان بدهند
نسل بعد نسل و عقیبا بعد عقیبین موجب دفع و شرط
نمود و اجر الوافق علی الله سبحانه و تعالی فی بدل العباد
فانما الله علی الذین یتلون ان الله سمیع علیم و بدل
و قهر الشهاد **ه** فی الماریخ فلان **ه ه ه**

وبالله

۱۲۳ وبالله التوفیق انما خود برین موجب بنیدلر الله
الوافق لمذکور فیہ جل جلاله تعالی خیر الخیر بانسیب
فی مطاوی هذه الحجة الشرعیة قد اعترف عنده من
موجب و استند بر میو لاجرم الفقیر فلان بن فلان
فلان حرم **حایما مصلیاً علیاً مستغفر لذنبه** و تاخیر
ه اگر کسی ملکی یا باغی وقفی کند بر فرزندان **ه ه**
و بعد از آن بر فرزندان ذکر او و اما نال الله ذکره
خط لا ینبیین و بعد از آن بر فرزندان فرزندان
نسل بعد نسل و عقیبا بعد عقیب و اگر عیاد ابا الله تعالی
نسل ایشان منقطع شود و عقب باشند بر مسجدی که مسجد است
به جلد و وقف کند و آن مسجد واقع است در محله مشایخ از
محلات بلد کازرون برین موجب بنیدلر الله **ه ه ه**

۱۲۴ مصمون ابن فصل صحیح شرعی و مدلول الکتاب غیر دینی
دالالت می کند بر آنکه فلان فلان فلان و فکر و تصدیق
نمود حبه الله تعالی و طلب الثواب و هجران الیم غفاره و
لیبیت حق الله تعالی و همه یوم نبی و جود و تسبیح و جود
انچه حق ملک و مال و اوقفت و دریده و تصرف او جاریست
بملکیت شرعی و حقیقه بنیاد منازعه منازعی و منی مخصوصه
مخاصی که تمام باغی است که شجر است با کوریا و سفید
و به انجیر سبز و واقع است در جلد فیه از توابع سولستان
از اعمال فارس و به طرک آن یک فیهان و مفت قغیز است و مدینه
از طرف قبلی به باغ انجیر مزاج عثمان رمضان مزاج الس
بن کرشاسف فیه و از طرف شرقی به جلد وادی و لوط
جنوبی به باغ و رفته فایده عظم مرحوم سعید جلال المحمدر

فایده

۱۲۵ فایده اعظم سعید مرحوم نظام المرحله فایده مرحوم سید محمد
شول ملین با جمیع توابع و لواحق و مدار و مراقب و اشجار که
در اینجا قایم است و مضافا و معلقات و تمام باغی که شجر است
با کوریا و لای و واقع است در موضع ایان و ایان از توابع ملک
کازرون و به طرک آن چهار فیهان است و محدود است از اطراف
از به بطریق و آن باغ مشورت بکیم آباد میان و ایان و باغ
و لواحق و مدار و مراقب و جلد و اشجار که قایم است در آن و
مضافا و معلقات و شرقی که مشورت بر آن و آن سی سهم است
از جمله سیصد و شصت سهم که سهام فانی است که معروف است
به بید از آن و واقع است در شمالی بلد کازرون و منبع که از ایان
کوه دوار است و مصب که از ایان و ایان و خواندگان
و حوض است و معروف است به نام و مستغنی است از ذکر حلاله

۱۲۶ و اوصاف لرغانی شهر و نهایت معرفت بالجهت تعلق آن می دارد از
توابع و لواحق و مدار و مراقب و آباد و آباد و محض کثیر اول
و سواقی و مضار و متعلقات و هم دکافی طبایعی که واقع است
در بازار سرجه تاز از بیدار کار و آن دکان معروف است
قدیم با خواجہ ناخ لرغانی و این زمان شهر است و واقع
و مفتوح است در آن دکان به طرف شمال و محله است
از طرف قبلی بدکان بنیادی شیخ معظم نعیم الرحمن شایع اعظم
مرحوم سعید نظام الرحمن و شیخ الاسلام عظم مرحوم
سعید امام الما والد محمد لا وحیدی و از طرف شمالی بعد از
فضا و تمر بطریق شارح و از طرف شرقی متصل بدکان
که شهر است باستان عبد الکبیر بقال و از طرف جنوبی بدکان
ندانی خواجہ اصیل است محمد خواجه حاج الرعلی بالمرحومه

بجای

۱۲۷ با جمیع توابع و لواحق و مدار و مراقب و علی و سفلی مشرق
و مضار و متعلقات و فرزندان صلیبی خرد فلان و فلان
و مسما: فلان و فلان و فلان و فلان و فلان و فلان
و فرزندان و بعد از آن فرزندان و فرزندان و فرزندان
نسل بعد نسل و عقب بعد عقب و اگر عبادا با الله تعالی
نسل ایشان منقطع شود و قریب باشد بر مسجدی که منسوب است
به جد و واقف ندکند و واقع است در محله مشایخ لرغانی
کار و آن مسجد معروف و شهر است و معنی است از ذکر
حده و اوصاف لرغانی شهر و نهایت معرفت و قریب
شرعی مؤبد مخلد و تصدی معتبر دینی که از و شنیده
و بکر کنند و میراث و و ذکا باقی دارند بر و قریب
ان یوش الله الارض و من علیها و من خیر الابرار و تقوی

۱۲۸ کرد و اوقف مکه تریه وقف مکه بر نفس خود مادام که
 زنده حیات باشد و بعد از آن بر سر زکری خود و بعد از آن
 بر سر آن دیگر که آنکس که بزرگتر باشد مقدم دارند و
 بر سر آن بر آن و بعد از آن بر سر آن دختران و اوقف مکه
 زکریا و زن آنانست تقدم الاستیفا الاستیفا یعنی آنکس که بزرگتر
 باشد مقدم دارند بر کوچکتر و اولاد و اوقف مکه این
 وقف قبول کردند و اوقف مکه تسلیم نشان کرد و ایشان
 نوزند و بر متولی باشد که باغات و دکان و محورها و
 حاصل شود او را موقوفه مکه است از آن معمور آبادان
 و بعد از آن از آنجا زیاده عمارت باشد عشرتی از آن متولی باشد
 بحق التولی بعد از آن آنجا باشد میان جماعه موقوف علم
 لذكر مثل حظ الانثیین قسمت کنند تا در وجه نفقه و کس خود

و بعد از آن

۱۲۹ و بعد از آن صرف کنند و اگر عیاذ بالله تقالی فلانیان
 منقطع شود و قنبا شد بر مسجد مکه و حاصل بعد از
 عمارت موقوفات و عشرت متولی صرف کنند و عمارت مسجد مکه
 و بهار حصیر و بویا که در آنجا بیندازند همه مجاوران و نماز خوانندگان
 و هر روز یک نایار آنجه شهر و اشیر لژی به کسی دهند که در نفع وقت
 نماز فرض امامت بکنند و هر روز نیم دینار آنجه شراری به کسی دهند
 که ملازم مسجد مکه باشند و هر روز پنج وقت بآنکس نماز بگویند
 برین موجب و اوقف مکه وقف کرد و اجر الوافق علی الله
 و هو الا یضیع اجر المحسنین و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی
 علی و آله و سلم و یتیم محمد المصطفی سید المرسلین و علی
 و اصحابه اجمعین و ید الدین و بذلك و مع انما فی الدار
 فلان لسه فلان و التوفیق من الله تعالی انما و خودین

۱۴۰ **تَوَجِبَ بِنُؤَيْسِكَ بِرَبِّهِ لَهِ تَقْدِيرُكَ الْعَلِيِّ**

اعترف الموالد للوالد المذکور ما استند اليه فيه عندي
قال فتد وجبه وحملت بصحته واشهدت مسيولاء
حرره العبد الفقير فلان فلان فلان حله الله

باب النكاح

قال الله تعالى وتقدم في كلامه للقدس وكما بالكتب
فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع
يزيد في الخلق ما يشاء بلان اي عزيز من كرز خواستن
سنة است مادم كه شخص محتاج باشد بنكاح کردن
واحتی آن یعنی اخراجات زن خواستن داشته باشد و نکاح
بي حضور ولي یا وكيل ولي و بي حضور دو مورد عاقل بالغ
آزاد سمیع بصیر عدل که لفظ ولغة عاقلان باشند و فهم

بکنند

۱۴۱ بکنند و بی اجاب مقتبل شرعین نکاح صحیح نیست بذهب امام
لا خلق عاقل و سمیع و عدل و الله تعالى علیه از وای و لایه نفس خود از ان
و کبری ندارد و از اولیا بذر مقدم است بعلل از بزرگتر
بعلل از بزرگتر و از بزرگتر بعلل از بزرگتر و از بزرگتر
بسر برادر بزرگتر بعلل از بزرگتر و از بزرگتر بعلل از بزرگتر
ما از بزرگتر بعلل از بزرگتر و بزرگتر بعلل از بزرگتر و بزرگتر
دختر بزرگتر و بزرگتر بعلل از بزرگتر و بزرگتر بعلل از بزرگتر
بدخل که کفارة میان دختر و شوهر باشد و شوهر بزرگتر و بزرگتر
داشته باشد و اگر دختر خیره یتیم باشد بزرگتر و بزرگتر
نتراند که نکاح بی بکنند از وای انکه اذن یتیم شرط است
در نکاح و اذن خیره معتبر نیست بوس صبر باید کرد تا بالغ
شود و اذن بدهد و نکاح او بکنند بذهب امام حنفی و مالکی

۱۵۲ تعالی عنه و بذهب امام حسن عسکری علیه السلام
 که پدر و پدر پدر دختر صغیر شب به شوهر دهند و سابق
 اولیا و قاضی و سلطان نتوانند که دختر صغیر نکاح کنند
 بذهب امام حسن عسکری علیه السلام و بذهب امام رضا
 رضی الله تعالی عنه فرمودند که اگر دختر بالغ باشد و چند روز
 مادر پدری یا پدری داشته باشد و اجازة بدهد که او را
 به شوهر دهند اگر یکی از برادران نکاح او بکنند اگر کفار نباشند
 بذهب و شوهر باشد نکاح صحیح است و اگر کفار نباشند
 بی اجازة و رضا و از آن دیگر نکاح صحیح نباشد و الله اعلم
 اگر پدر یا پدر پدر دختر بکو صغیر به شوهری دهند
 نکاح نامهرین موجب بطلان است
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

۱۵۴ الحمد لله الذي جعل النكاح بفضله و حرّم الفواحش
 بعد له والصلوة والسلام على رسوله و نبيه محمد و علي آله
 و اصحابه اجمعين لا بعد بعد تزوج فلان فلان فلان
 السماء فلانة بنت فلان بن فلان علي صداق متفق عليه
 مبلغ تسعة عشر دراهم و نصف دينار من العمر الحامل الطلّة
 المدعى بالسك و عشرون منام و آبر و ثمن الاصل و النكاح
 بن العتيق بكار و ن و زوجها اياها مذ لك و ليها المخرج
 المذكور او جدها المذكور و هي بكر صغيرة حرة مسلمة
 خالية عن موانع النكاح قبيل الزوج منه نكاحا و لا شرعا علي
 ثقتي الله تعالی و ستة نيينا محمد صلي الله عليه و آله و سلم
 و جميع المعاشة معها ملتزم اهداها المسمى بشهر و نفقة
 بمقتضى ما اكله المسلمون فصار ازوجين حلالين و لا نفقة

١٣٤
 حلالين وصار الصداق المذكور في ذمته لها ذنا واجبا
 ثانيا لانه حال ايسر اليها عند الطلب من غير عذر وحجم
 ويميز بذلك وقع التهاد في المانع فلان لفلان
 ٥ ٥ ٥ كواهي مقدرات برب موحى يسيد ٥ ٥ ٥
 سمس جميع المدة الشرعية سيما فلوها عن وافع
 النكاح ويحصل الكفاية بينهما وببذرة الزوج علي
 المهر المذكور وبولادة اب المذكور وباعتد المبارك المليون
 فلان بن فلان فلان وفلان فلان من فلان
 وفلان وفلان وفلان وكنت عنهم باذنهم ٥ وانكس
 ملقن است التهاد خود برب موحى يسيد ٥
 جرد العقد المبارك منهما بلفظي اياهما بعد
 المدة الشرعية جرد العقد الغير فلان وفلان فلان

طما

١٣٥
 حامدا مصليا مملكا ٥ واكره الله يا بذر بذر دختر بذر
 بالغه يا دختر نيت بالغه باذن واجازة به شوهه بذر
 نكاح نامد برب موحى يسيد ٥ بسم الله تعال
 الما بعد عقد تزوج فلان بن فلان بن فلان السماء فلانة
 بنت فلان بن فلان علي صداق متفق عليه مبلغه عشرة
 دنار ونصف صار والعين المهر الطلا المدعو بالكنة
 وعشرة امانات من الارشاد من الدقيق اللامجا في الجليل
 بكارون وزوجها اياه فملك وليها والدها المذكور اذ
 جدها المذكور باذنها ورضاها وهي بكر بالغه عانده حشيد
 مسلمة خالصة عن وافع النكاح قبل الزوج منه نكاحها
 هو الرعية علي يد الله تعالى في سنتين محرمه صلى الله عليه
 وحسن الصحة وحيل المعاشة معها ملقة لصداها المهر

١٢٤
 يشهد بمقتضى بعضه من النكحة المسلمين نصارا زوجين
 حلالين وصار الصداق المذكور في دمه لها دناءا وحياتا
 فانبا لاذن حال ايسر اليها عند الطلب من غير عذر وحجج
 وبذلك دفع لاشهاد **هـ** في المامح فلان فلان
هـ هـ كواهي مفادات ريت موجب في سيد **هـ هـ هـ**
 سئل ما ذنها ورضاها وبانها خالية عن موانع النكاح
 وبلوغها بالسن وبولاية الاب المذكور لو الجدة المذكور وبغير
 الرضا المحترمين بينهما وبالعقد المبارك فلان فلان
 وفلان بن فلان بن فلان وفلان بن فلان بن فلان
هـ هـ هـ وكنت عنهم بالكه **هـ هـ هـ هـ هـ**
 واكر برادر بدري بادن ورضا خاها ورضا
 ديكر برادران اورا به شوهر مي دهد نكاح نامه ريت
 موجب

١٢٥
 موجب في سيد **هـ** والله الرحمن الرحيم
هـ هـ هـ باليمين والمحبة والقبال **هـ هـ هـ**
 الحمد لله الذي احل المنكاح بفضله وقرم الفواحش
 بعدة والصلاة والسلام لائقان لاجلان علي رسوله
 ونبيه محمد المصطفى وعلي آله واصحابه ولزوجة احمدين
 اما بعد فقد تزوج فلان بن فلان بن فلان السماء فلانة
 بنت فلان بن فلان بن فلان علي صداق المذكور واني
 دينار ايج جلد جديد فضي مهر واني شيرازي ستمائة
 وزوجها اياه بذلك وليها اخوها الملح باذنها ورضاها واذن
 لاخوين لاخير من لايرين فلان وفلان ومو بكر الغدة
 عاقله حرة شيك مسلمة خالية عن موانع النكاح قبل
 منه نكاحها قبول اشعيا علي تقوا الله تعالى وشهيدا محمد

من الاولين فلان بن فلان فلان او ابن اخيهما ط فلاب
 فلان بن فلان بن فلان او عمهما من الاولين فلان فلان
 فلان او ابن عمهما ط فلاب فلان بن فلان فلان فلان
 ورضاها وبني شيب الله عاقله حرة ربيعة مسلمة خالصة
 عن موانع النكاح فقبل الزوج منه نكاحها بقول الشراعي
 فتوى الله تعالى ونسبته نيتا محمد صلى الله عليه وسلم وجنسية
 وحجيلة العاشرة معها ملته الصداقة المسمى شهيد من عقد
 بحضور من اكله المسلمين فصا له زوجين حلالين وصا له
 المدكرين في ذمة لها دناءا واجبا وحقاتها الا احرالا سلمه
 اليها عند الطلب من غير عذرة وحيث وبين والمحظية المدكرة
 زوجة لفلان بن فلان بن فلان وقدرت عنه بطلان
 الثلثة من ذلك ثلاثة اشهر وخمسة عشر يوما وانقضت عتقها
 بالاقراء

١٤١ بالاقراء الثلثة ولم يتزوج زوجها آخر الى ان طهرت
 المذكورة منها بالله تعالى جل جلاله علي جميع ذلك
 ومع الاستناد في الدار فلان سنة فلان
 كواهي مدد ربي وجب عليه
 شهد باذنها ورضاها رباها خالصة عن موانع النكاح
 بلوغها بالسن وبولاية الولي المذكور وبطلان الزوج
 السابق وبالعقد المبرور فلان بن فلان فلان فلان
 فلان بن فلان فلان وكس عنها مائة
 انكس كملقن استشهد بزوج
 انعقد العقد المبرور بينهما بتلفيق احد فلان فلان
 فلان بعد حصة المهر الشرعي حرة حليما طاهرا
 واكرهه من ذنوبه فاعاد بياضه

وعد منقضي شك باسند وادله شورى ديكر ميله هذين
 موجب نكاح نامه بنويسند **بسم الله** واما توفيقى **لا اله الا الله**
 اما بعد فقد تزوج فلان فلان بن فلان المسماة فلانة بنت
 فلان فلان على صلات منق عليه مبلغ الف دينار راجع
 جيد جليل فضي ثم وايي شيرلزي بنصه الف دينار ورو
 اياه بذلك ولهما اخوة الله فلان فلان بن فلان مادماد ورو
 ومو شيب بالغ عاقله حرة شيدة مسلمة خاليمه من النكاح
 قبل الزوج منه زكاهما بنوا لشرعيا علي نفق الله تعالى ورو
 نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وحسن الصلوة وحسن النكاح
 معها لمنها الصداقة المسمى شهرا ونعقد بخصمه **بسم الله**
 فصا را زوجين خللاير وصار الصداق المذكور في ذمة لها
 واجبا وحقا تابا لان حال اسم اليها عند الطلوع وغيره

وحجة ودين والمخطوبة المذكورة كانت زوجه لفلان فلان
 بن فلان وقد توفي عنها قبل ذلك تحت اسم ونصف
 وانتصفت عنها بالاسهر ولم يتزوج زوجها آخر الحيا لآن
 وحلفت الزوجه المذكورة بيمينا بالله تعالى جل جلاله على جميع
 اماما وبذلك تع لاشهاد في الدارخ المذكور **كروا بي مثله**
برين موجب بنويسند **بسم الله** جميع المدة الشرعية
 بخلوها عن موانع النكاح وبلوغها بلسن وبوفاء الزوج السابق
 وبالعقد المبارك فلان بن فلان بن فلان وفلان فلان
 بن فلان وكنيت عنها بالقبض **انكس ملق است اشهاد**
خود برون موجب بنويسند **بسم الله** بعد ثبوت المدة الشرعية
 ووفاء الزوج السابق لثنت بينهما كلمتي **لا اله الا الله**
 الشرعيين حرة العبد الفقير فلان بن فلان بن فلان

بعد از نكاح
 او با هم

اكر ولي اقرب باشك از بلد غيبه بعيدك فوق مسافة القصر
ولاية نفلين سلطان مي شود با بقافي نه بولي بعد بذهب
امام نا طر حرم ^{اصداق} بولي الله تعالى عنه مثلاً بذر دختر غايب
دور از ان دختر حاضر باشك كه نسبت با بذر ولي بعد اند
ولاية از ان سلطان باشك يا قافي نه از ان برادران
و بذهب لام ^{اصداق} رضوي الله عنه ولاية نفلين بولي
بعد مي شود والله اعلم **اكر ولي اقرب**
غايب باشك وقافي دختر به شوهر مي دهد **نكاح**
برين موجب نميگردد **بسم الله**
لما بعد فقد تزوج فلان فلان فلان المسماة فلانة بنت
بن فلان فلان علي صداق متفق عليه مبلغ عشرة ذرا

و نه هادي

و نصف دينار و العمد الحمد الطلا المدعو مسك و ثلثه منام لاوس
راضه البقيق اللامحاني بن الكا زون و زوجها ابانك
من جازله تزويجها شرعاً الغيبة و ليها الاقرب لها المدعو علف
كا زون غيبه بعيدك فوق مسافة القصر بعد بولي الغيبة
المدعو الرعيه بوجه بعتك شرعاً و باذنها و رضاها و مني غيب
بالغ عاتقه حرة رشيدك مسلمة خالية عن موانع النكاح فقبل
منه زكاهما بقول الشريعة علي نفقته الله تعالى و شقيقنا محمد
علي الله عليه و سلم و حسن الصلحة و جميل المعاشرة معها ملتزما
لصداقها المسمي بمثلهم منعقد بخصومة منكم المسمى
زوجين حلاليه و صار الصداق المذكور في ذمتهم لها و اذنا و احيانا
ثابتاً لان احوالهم اليها عند الطلب من غير عذر و حرم
و المخطوبة المذكورة كانت زوجة لفلان بن فلان و فلان و قد

بانيه عنه

بالمخاض المبرور و قد قبل ذلك شهرين وعشرين ايام انقضت عنها
منه بالاقران الثلث ولم يتزوج زوجها آخر ايام لان وحلفت
الزوجه المذكورة بينا بالله تعالى جل جلاله علي جميع ذلك
وبه وقع الشهاده في التاريخ فلان سنة فلان وبالله العون

و اما بعد از آنکه در وقت موجب نیستند

شتم جميع المدا الشرعية وبغيت اب المدا عبد ك
غيبه بعدة فوق مائة الف وبلوغها بالسوق واليه المدا
والخالع مع الزوج الباقي وبالعقد المبارك فلان فلان

فلان وفلان قلائد فلان وكتب عنهما ما فيها ٥٥

۵ انا نسلم ملق استشهدا خذ بربري ۵

روحها اياه بذلك بعد من العلم الشرعي بالخلافه
العلية اعلاها الله تعالى حب الفقير الذي لا

فلان

[illegible]

١٤٨ المذكورة في ذمة لها دنا واجبا وحقا ثابتا لان حال ابيها
 عند الطلب من غير عذر وجهه وبين وذلك وقع التهاد
 في التاريخ المذكور فلذلك لانه فلان كواي مقدم من وجه
 بوجوبه • شهد بجميع المدة الشرعية بما قبله
 مانع النكاح وبلوغها بالسن وبعد ما وليها النبي
 وبمصول الكفارة بينهما وباذنها ورضاها وبالعقد المار
 فلان بن فلان بن فلان وفلان بن فلان بن فلان
 وكنت عنهما بكفما • • • • •
 بلك اي عزيز من كعلام بي اذن واجازة سيدته
 وبان او درست است وجوز علام باجازة سيدته
 نكاح كذا نكاح نامة بوجوب بوجوبه • • • • •
 بسم الله الرحمن الرحيم بالمعجزة والقبال
 لابه

١٤٩ اما بعد فقد تزوج فبن بن عبد الله عبد الرحمن بن
 الخواجه جلال السمع بن الخواجه باح الدين الخواجه نظام
 محمود البزان باجازة سيدته المذكور المسماة فلانة بنت فلان
 علي صداق منفق عليه مبلغ تسعة عشر مالا ونصف مالا
 والعين الجمل الطل المسمى بالسكا وزوجها اياه بذلك
 ولها اخوها اللح فلان وفلان فلان باذنها ورضاها
 ثبت بالقرعة حرة رشيدة مسلمة خالية عن موانع النكاح
 قبل الزوج المذكور من نكاحها قبل الشريعة علي يد الله
 تعالى من بنته بنتا محمد علي الله عليه وسلم وحسن جميل
 المعاشرة معها طاهرة لصادقها المسمى بـ فلانة
 اكنة المسلم من فصارا زوجين طاهرين وصار الصداق المذكور
 في ذمة لها دنا واجبا وحقا ثابتا لان حال ابيها عند الطلب

من غير عذر ورجوع ودين والمخطوبة المذكورة كانت زوجة
لفلان فلان بن فلان وقد توفي عنها قبل ذلك بغير
وانقضت عتقها بالاشهر ولم يزوج زوجها آخر الى ان
وحلفت الزوجة المذكورة بيننا بالله تعالى جل جلاله علي
جميع ذلك وبه وقع التمسك في التاريخ فلان فلان
كولاني مائة ربيع موجب بنو يسيد
شهد بجميع العدا الشرعية وبوفاء الزوج السابق
وباذن السيد المذكور وبأذنها ورضاها وبلوغها بالسن
الولاية الى تلاح المذكر وبالعقد المبارك فلان بن فلان
وفلان بن فلان فلان وكنت عتقا مائة
أنت كملق است اتماد خود برين موجب بنو يسيد
عتبت بنو العدا الشرعية بما صلوه الاذن على السيد
المذكر

المذكر ووفاء الزوج السابق جري للعقد المبارك بينهما
بناتيني ايا ما بعد صفة كل العدا الشرعية
المذكر الفقير فلان بن فلان وفلان فلان
الوسيد كنيزك خود برين به غلام خود مي دهد صدق
بر غلام لازم في مؤدا اما اولي آن است که نام صدق
در عقد ببرين وسيد اذن به غلام دهد که کنیز که او است
زن کنك ونكاح نامه برين موجب بنو يسيد
بسم الله الرحمن الرحيم
اما بعد فقد تزوج مبارك بن عبد الله مملوك المولى نظام
اسماعيل الخواجه حاجي جلال الرحمن خوله حاجي كل
محمود يا جانة سيدك للمذكر المسماة كل شك مملوك السيد
مولى الخواجه نظام الرحمن علي صدق مائة دمار الخواجه

١٥٢
فصني شروابي شيرازي نصي خورشيد اوزدها ايايالك
وليتما سيد المذموم يثبت بالخذ عاقله حدة شدة ملته
خاله عن موانع النكاح فقبل الغلام الزوج المذمومة نكاحها
فبوالا شرعيا علي نفوي الله تعالى سنة نبينا محمد صلى الله
عليه وسلم وحسن الصلحة وجميل المعاشرة معها بشهد ^{بفعل}
بعضهم انكحة المميز فصارا زوجين حلالين وبذلك
وقع الاهل ^{الزوجين} في الدايخ فلان ^{والله} فلان
^{هـ هـ هـ} كولي مفاد ^{هـ هـ هـ} من زوجي سيد
محمد بجميع الموداة الشرعية وملكه السيد المذموم ولان
الصادرة عنه وغلوها عن موانع النكاح وبولاية السيد المذموم
وبالعقد المبارك فلان بن فلان بن فلان وفلان فلان
بن فلان وفلان فلان وفلان ^{هـ} وكتب عتق بالضم
اكر كنيزك

١٥٢
اكر كنيزك ازان زني باشد وخواهه اوزدها شوه ^{هـ}
اكر كنيزك ولي ان سيد است ولي كنيزك باشد وبا جان
سيد او نكاح وي بكنك واوزدها شوه ودهد ونكاح
برين موجب ^{هـ} بسم الله تعالى بذكره الاعلي
اما بعد فعند زوج فلان بن فلان بن فلان بن فلان
فلان بن فلان بن فلان باذن سيد المذموم المملوك
بنيت عبد الله مملوكه لست المعظم المحذرة للمساوية
خاتون بنت الصمد صاحب المعظم الخواجه بهاء الدين
عبد الصمد بن الصمد صاحب المعظم المرحوم الخواجه حاجي
محمد احمد بن الخواجه كمال الدين محمد علي صديق عليه
سلخه مانادار ورايح جيد جليل نفق شروابي شيرازي
نصفها ما دنار العين الموصوفة وزوجها اياه بذلك

١٥٢ وليت الشدة المملوكة من اخوها الشيخ الخواجة زكريا بن الحاجز
 وهو شقيق بالخند عاقله شديدة مسلمة خالية عن النكاح
 قبل الزوج منه كما هما من الاشياء على تقوى الله
 تعالى ومنه نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وحسن العجة جميل
 المعاشرة معها ملائمة المصداقها المسمى بشهد منفق في خدمتها
 انكحة المسلمين فصارا زوجين وصار المصداق المذكور لها اي
 المذكورة في ذمتها دينيا واجيا وحفاظا ثابته لا ازاها لا سلمه
 اليها عند الطلب غير علمه وحجه وبدين او محضه المذكورة
 كانت زوجة لمبارك بن عبد الله مملوك فلان بن فلان
 وقد توفي عنها قبل ذلك بسنة كاملة وانقضت عليها منه
 بالاشهر ولم يتزوج زوجها آخر لمي لان ذلك وقع ^{لها}
 في التاريخ فلان فلان

كواهي

١٥٥ كواهي منقولات بين موجب بن يوسف شريك جميع
 المملوكات الشرعية وماذن السيد السيد المملوك والمملوكية
 وجلوها عن موانع النكاح ووفاء الزوج الماتق والعقد
 المبارك فلان بن فلان بن فلان وفلان فلان فلان
 وكنت عها بالثمن
 انكس ملقن است لشهاد دود بين موجب بن يوسف
 بعد صحة المملوكات الشرعية جري العقد المبارك
 بتلقين العبد الملقى فلان بن فلان فلان فلان
 ومنه است كقيل العقد قاضي يا انكس ملقن است
 يا ولي يا داماذا يا كسي ان حاضرات مجلس خطبة
 بخواند ودعا خير بر داماذا وعرو جميع مملوكات
 خطبة نكاح

بسم الله الرحمن الرحيم وسبح
 وتوكل عليه وتفرغ مؤذنا إليه الحمد لله
 وسبحه وتستجيبه وتستجده وتستهله به وتؤمن به
 وتوكل عليه وتوكل بالله من شرور أنفسنا
 سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن
 يضلله فلا هادي له ونشهد أن لا إله إلا الله
 وحده لا شريك ونشهد أن محمدا عبده ورسوله
 خير برتيبه أعلم أن الله تبارك وتعالى أمرنا
 بالنيكاح ونهانا عن السفاح حيث قال جل جلاله
 في كلامه القديم وكتابه الكريم وأنجو الأياحي
 منكم والملاحين من عبادكم وإيمانكم أن يكونوا
 قراء يعيهم الله من فضله والله واسع عليم وقال

النبى

النبى عليه الصلوة والسلام تناكحوا نكحوا فاقب
 أياحي بكم الأمام يوم القيامة ولز بالسقطات
 النبى صلى الله عليه وسلم النكاح سنيي فغيب
 عن سنيي فليس سنيي وكل قضاء قلته وكل
 قلته أجل وكل أجل كتاب يخو الله ما يشاء
 يثبت وعده أم الكتاب بارك الله لهيب المتعاقدين
 والف بينهما وجمع شملها وطاب ثلها قول
 هذا واستغفر الله العظيم أن يغفر لي ولكم وجميع المؤمنين
 والمؤمنات والمسلمين والمسلمات وحجتكم ولزمتكم
 أنت الفقير الرحيم يا أرحم الراحمين وبارك الله
 بعد أن أنس لمباشر عتدي شود بويك
 تا حاضران مجلس بويك **بسم الله الرحمن الرحيم**

۱۵۸ الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله
وآله محمد وعليه وآله واصحابه اجمعين وگواهی
می دهیم و بدل و زبان می گفتم که نیست کسی نیست
چیزی سزاوار برستی بخدا تعالی و گواهی می دهیم که
محمد مصطفی رسول خداست و توبه کردیم که بعد از آن
کنیم که رضای خدای تعالی در آن باشد و بشما میم از کردن
کناهان بعد ازین باز سر کناء نرویم ان شاء الله استغفر
و انزب الیه بعد از آن بگویند تا وی و دلاذری وی
میکر کنند و دست بدست میگیرند و دلاذری وی
بوی زن کرد بگویند **بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام**
على رسول الله از توبه طلبیم که بزنی بنده می نکاح شرعی
دختر تو فلان بکاوین نوزده دینار و نیم دینار و سرخ طلا
نکاح

۱۵۹ نکاح و ده من ابریشم زرد باریک لامعانی به سنک قدیم بلب کازو
بق و لایقی شرعی که توداری بروی شرعا و اگر دختر بالغ
باشد بگوید بدستوری و رضا او بعد از آن وی زنی
به دلاذری بگوید **بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام**
على رسول الله خواست توبه بکنم بنکاح شرعی دختر
خود فلان بکاوین نوزده دینار و نیم دینار و سرخ طلا
و ده من ابریشم زرد باریک لامعانی به سنک قدیم بلب کازو
بق و لایقی شرعی که من دارم بروی شرعا و اگر دختر بالغ
بگوید بدستوری و رضا او **بسم الله** دلاذری توبه
قبول کردم و بدیونتم از تو نکاح دختر تو فلان بکاوین
یا کردم و حاضران بر خود ذکر کردند و دختر توبه خود
در آورد و بجهت و قبول بدی بگوید دلاذری وی

١٤٠
من كعبه **باشد** زوجه **بشکل** فلانة علي صداق تسعة
عشر دينارا ونصف دينار من العین الحمراء الطلاء المدعي
وعشر امان من الارشم الاصفر الدقيق اللامع في من
القديم بكارون حق ولا يترك عليها شرعا واكر دختر بالغ
باشد بگوید با ذنها ورضاها **دیگر** بگوید **بسم الله**
والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله زوجت
مبشکل ابنتي فلانة علي هذا الصداق المذكور بحق
ولا ياتي عليها شرعا ويا ذنها ورضاها بگوید اكر بالغ باشد
دیگر داماد علي الغوري درنگ بگوید قبلت مثل نکاحها
والزففت نفسي صداقها واشهدکم **بسم الله** واکر ولي
وکالة کسبي داد باشد نکاح دختر او بکند و داماد خود
لنظمي گویند نکاح دختر او بکند و داماد خود لفظي

گویند

١٤١
گویند نکاح نامه بر وی موجب بگوید **بسم الله**
تتمتا بگوید اما بعد من زوج فلان بن فلان فلان
المسماة فلانة بنت فلان فلان علي صداق منق عليه
مبلغه تسعة عشر دينارا ونصف دينار من العین الحمراء الطلاء المدعي
بالسک و زوجها اياه مذکک فلان بن فلان فلان بگوید اكر
الحجیر والها المذکر بعد بسم الکالة بوجه شرعي من یک
بالعنة عاتقه حرة شيدة مسلمة خالصة من مانع النکاح ولو غما
بستن قبیل الزوج المذکور من الوکیل المذکور نکاحها بگوید
علي بن علي الله تعالی منتمینا محمد صلي الله علیه وسلم حسن
الصحة وحلیل المعاشرة معها لمنزلة لصداقها المسمى **بسم الله**
بمقتضى حکمهم اکمل الملیح فصار از زوجین حلالی و صداق
المذکور فی ذمه لها دنیا واجبا و حقا بانبار الزنا حالیه الیها

١٤٤ جواب كوكب و حاضران مجلس و خود گوا گونم و فلان دختر
 فلان بن فلان برني خود را و ردم باين صداق و لماذ
 بعري بگويند بويكل ولي دختر زوجهي ابنه مؤكل
 فلاة بنت فلان بن فلان علي صداق تسعة عشر دراهم
 نصف دينار و العين الحرة الطلاء المدعي المسكين و ابنة مؤكل
 عليها شرعا و باذنها و رضاها و وكيل پدر دختر بويك
 بسم الله و الحمد لله و الصلوة و السلام علي رسول الله
 زوجه مؤكل ابنة مؤكل فلاة بنت فلان فلان
 علي هذا الصلح في الذكيرة بوكالة و ليتمها و الودعة
 و باذنها و رضاها و وكيل داماد بويك فلتة بنت فلان
 و الزمت نفسي صداقها و فلتة بنت فلان
 و اگر داماد بويك كسي كند كفاحه م م م

از بهر

١٤٥ از بهر وي بكنند و لقب زن خود لفظي بگويند كفاحه
 برين موجب بويك بسم الله الرحمن الرحيم
 اما بعد فقد خطب فلان بن فلان بن فلان بوكالة
 فلان بن فلان بن فلان بعد ثبوت الوكالة باعترافه في
 المجلس السما فلاة بنت فلان بن فلان علي صداق
 شفق عليه مبلغ تسعة عشر دراهم و نصف دينار و العين
 الطلاء المدعي المسكين و اربعة امان و ابنة مؤكل
 اللابجا في بن العبد بكازون و زوجه ابنة مؤكل
 فلان بن فلان و فلان و ليها و الودعة المذكورة و ليها جنة
 او ليها اخوها الخ فلان او اخوها مطرف لاب فلان
 او ليها ابن اخها و ابني فلان بن فلان و فلان و ابني
 مطرف لاب فلان بن فلان او ليها عمها و ابني فلان

دالالت می کند بر آنکه مسماة فلانة دختر فلان بن فلان فلان
درخواست کرد از شوهر خود که بمهر یکم رسید اند فلان
بن فلان که گویند یک طلاق اول او بعوض نیم صدق می
که او را بران زن کرد و قدر نصف آنه دینار و چهار دینار
ز سر خر طلا نیک است و بیع من از برشم زرد بار یک لامحای
بهرن قید کار و دن و شوهر مذکور اجابت زوجه مذکوره
کرد و یک طلاق اول او بعوض نیمه کاوین او گشت نزد
زوجه مذکور از وی قبول کرد و بوی صحیح شرعی مجرب
جائز عصه زوجیه میان زن و شوهر مذکور منقطع شد
و زوجه مذکور و شوهر مذکور حلال باز می شود الا اینکه حاجی
جلید و عقیقه متعارف و مذکور تقع الشهاد فی المارح
فلان سینه فلان و الله اعلم

اشهاد

اشهاد خود برین موجب نویسد **اشهاد**
اعز فلان الخ العان المذكور ان بانسب الیه فیه عقیقه
اشهد غبت التعریف من العبد الفقیر فلان فلان
اشهد **اشهد** **اشهد** **اشهد** **اشهد** **اشهد** **اشهد** **اشهد** **اشهد** **اشهد**
اگر زن و شوهر بمهر دخول از هر یک دیگری کنند و از هر
یکی کنند که بیع و زوجه از وی بیع خود و عقیقه و مهر
مذکور خلع مامد برین موجب نویسد **اشهاد**
مضمون این فصل صحیح شرعی دالالت می کند بر آنکه مسماة فلانة
بنت فلان بن فلان فلان درخواست کرد از شوهر خود که
بمهر یکم رسید اند و دخول بر وی کرد فلان فلان فلان
که گویند یک طلاق اول او بعوض جمیع صدق می که
نوزده دینار و نیم دینار ز سر خر طلا نیک است و بیع من از برشم

۱۷۰
نزد بار یک لامحافی به سنک فدی بلک کارزدن و شوهر مکمل
اجابت کرد و از عقب سوال وی یک طلاق اول زوج مکمل
به عوض تمام صداق مکمل وی گفت و زوج مکمل علی النور
از وی قبول کرد قبولی صحیح شرعی معتبر در شرع شریعت
عصمت زوجیه میان ایشان یعنی نزد شوهر مکمل قطع
و زوج مکمل و شوهر مکمل حلال نیست بعد از اینکاجی
جذید و عقیدتی متکلف و اقرار کردند که واحد از این
متخالفین مکمل فلان و مسماة فلانة که هر چه از وجه
و هر چه سبب از اسباب تخصیص به نفقه و کس و واجب
از زمان زفاف تا این زمان و بجهت متعه مقلد معلوم نبوده
و بجهت نفقه و اجناس و دیون و قروض و غیر ذلک هیچ
و دعوی و طلب و نیکی و سوگند ندارند بلکه از هر واحد از ایشان
محقق

۱۷۱
لحقوق او بری و فارغ است و بند کلد و قع لاشما دنی
التاریخ فلان و فلان و بالله التوفیق انما دوزین
موجب نویسد با عذراف الزوجین المتخالفین
با اسناد الیهما فیه اسناد الی الدای فلان بن فلان حاکم
اگر زنت صغیر باشند و پدر یا شوهر را قطع
می کنند به یک طلاق اول و بجهت کاوی که بعد از طلاق
باقی می ماند بولایة دختر صغیر از شوهر او بقصر می کنند
و بند رد دختر و شوهر اقرار می کنند که بر عهد یکدیگر هیچ حق
و دعوی ندارند برین موجب نویسد با و این
مدلول این کتاب صحیح شرعی دالالت می کند بر آنکه
درخواست کرد فلان بن فلان و فلان از داماد خود فلان
بن فلان و فلان که بگوید یک طلاق اول دختر و مسماة

۱۷۲ فلانة كذا وت وي است به عوض و از دینار اربعه شهره شری
بگویند و اما مذکور است که اگر بختی نوید و یک طلاق اول دختر او
که زن وی است مسماة فلانة گفت و بنده دختر از وی قبول کرد
فیروز صحیح زعمی چنانچه عصمة زوجین میان زن و شوهر
مردکین منقطع شد و زن مذکور بر شوهر مذکور حلال می شود
بجای زن الیه عقدی مستأنف و عقودی جدید و بنده
سایک مذکور فلان بن فلان و فلان بولایة دختر صغیر مذکور
خود مسماة فلانة قبض کرد نیمه کا وین او که شوهر مذکور نکاح
او مان کرد و مبلغ نصف کا این دینار و چهار دانگ و نیم زر
سرخ طلایه است و چهار روز و شش روز باریک لامکانی
به سنل قدیم بلکه کارون از شوهر مذکور او فلان بن فلان
بجای زن آنکه قبض وی داد قبضی و اقباضی صحیح شرعی

معتبر

۱۷۳ معتبر در شرح شریف چنانچه مذکور شد مذکور فلان فلان
بن فلان از نام طلاق زوجة مذکور مسماة فلانة بنفلان
بن فلان بری شد بقتضی شرط و قبض بر ارقی صحیح شرعی
و اگر کردند کل واحد از متخالعین مذکورین فلان و فلان
بر آنکه هیچ وجه از وجه و هیچ سبب از اسباب مسیح خودی
و طلب و بینه و سوگند بر مملوگر ندارند بلکه ذمة کل واحد از آنان
از حقوق آن دیگر بری و فارغ است و بنده وقع الامداد
و فی الماریخ فلان لسنه فلان
اشهاد خود برین موجب بنویسند
جز المتخالعة المشرعة المذکورة فی بین المتخالعین المذکورین
و قبض الوالد السایک المذکور بولایة ابنته المذکورة نصف
صدقه المذکورة عن زوجها المذکور بعد اقباضه و اعترافه

۱۷۴
فیه و جمیع ذلک شد در حرر العبد الفقیر فلان بن فلان
فلان اصلاح الله شأنهم و احوالهم فی الدارین حق محفل
المصطفی سید النقیلین
اگر زن تو یک کسی کرده باشد که طلع یا شومر او بر یک طلا
دوم بکنند به عوض کل صداق و تمام نفقه و کسوه گذشته و متعده
مقدور قبض کند بر کاله او برین موجب بویسند
مضمون این فصل صحیح شرعی است که اگر زن فلان
بن فلان بن فلان «خواست کرد بر کاله مسماة فلانة بنت فلان
بن فلان بجلد ثبوت و کاله بر جی صحیح شرعی از شومر
او که دخول میان ایشان واقع شده است که بگوید یک طلا و اول
او یا یک طلا و دوم او به عوض تمام صداق و بی که مبلغ آن
نوزده دینار و نیم دینار بر سرخ طلا مثله است و در او شومر
باریک

۱۷۵
باریک لا بجای به سکه قدیس بلد کا از وزن و شومر مدک
اجابت کرد و یک طلاق زوجة مؤکله مذکور به عوض تمام
صداق مذکور او گفت و وکیل زوجة مذکور بگوید که او
نمود قبول صحیح شرعی جلد عصفه زوجة میان زن و
مذکورین منقطع شد و زوجة مذکور بجلد بر شومر مذکور
حلال نیست الا بنکاحی جدید و عقدی مستأنف و وکیل
سایک مذکور فلان بن فلان قبول کرد بر کاله مؤکله مذکور
مسماة فلانة بنت فلان بن فلان بجلد ثبوت و کاله قبض کرد
از شومر مذکور او فلان بن فلان نفقه و کسوه دو سال گذشت
و بی و تمام متعده مقدور معلوم که مبلغ آن یک صد و شتادینار
انچه شمر شیرازی است که نیمه آن باشد نود دینار بجلد
آنکه شومر مذکور قبض و بی داد قضی و اقباق صحیح شرعی

وزن و شومر مد که این اعتراف نمودند که بومد بکر و بیخ
از وجوه حق و دعوی و مجادله و مخاصمه بر عهد بکرند ازین
و دقت کلا جدا از ایشان هر دو از تمام حقوق صاحب ادوی
و فارغ است و بدک موقع استناد فی المناهیج المستطوعه
استناد خود برین موجب بوسیله **ه ه ه**

بعد صحت الوکاله الشریحه فی وجه شرعی جت
المخالعة بیننا عندی و باعترا فها و باعترا ف لرجعة
المذکورة مانست الیه ما فیہ لست حرة فلان فلان
و فلان للماضی **ه ه ه**

نات الوکاله

اگر شخصی بکری وکیل خود می کند که خانه ای ملکیت
تعلق بری می دارد غده صد سال با جانه بدهد با جری

صلاح

۱۷۷ صلاح وکیل در آن باشد و رقبه آن بفروشد بیلخی
معین و بآنکه مبیع تسلیم مشتری متاجر نماید و این قدر
بر کانه وی قبض کند و توکل مذکور را اند برین موجب
ه ه ه مدلول این فصل صحیح شرعی و لایست
بر آنکه حاضر شد فلان بن فلان بن فلان در محکمه علیه بلاء
کازرون که علها الله تعالی فی خلود ظلال جلال و جلال
و حاکمها و وکیل خود کرد اینک فلان بن فلان بن فلان تمام
خانه ای که حق و ملک او است و در ید و تصرف جاری است
بلیکیت شرعی و حقیقه بنیید و معروف است به توکل مذکور
و واقع است در محله و ینک از محلات بلاء که از روز و محله
از طرف صلی بر او از طرف شمالی خانه است از طرف شمالی
و محله طایف و از طرف شرقی بدکان توکل مذکور از طرف جنوب

۱۷۸ بجله نضاً و متر بکار که تساجی فلان بن فلان با جمیع تابع
 و لاحق و فضا و فضا و مار و مار و علو و سفل و مشرق
 و تنور و دان و جاء آب مستحم و مضافات و منعلقات و
 صد سال با جان بدهد با جرق کصلاح و بی دران باشد
 و بفروشد مبلغ هر قدر دینار را بخرید و اشیر لری که نیمه باشد
 بکند و بایضا دینار و مبیع لم متاجر مشری نماید و
 و نیز بیستاند و قبض کند و بیکر بماند و کالقی
 صحیح شرعی شمل و جمیع شرایط صحیح شرعی و تمام شود
 معین و دین و وکیل که این و کالته از موکل بکند و بکند
 و بکند و دفع الشهاد فی الماریج فلان لسنه فلان
 الشهادت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
 اعترف بالموکل المذکور بما فیہ عند العبد الفقیر الدائم

فلان

۱۷۹ فلان بن فلان فلان اصح الله تعالی الذارین احوالهم
 اگر شخصی در جرون و فایه کرد باشد
 از مادر و یک زن و دو پسر و یک دختر و تمام در زمین
 توکل شخصی می کنند که برون ریزد و متروکات توفی بکند
 تمام و کال بیستاند و آنچه در دین و درید و تصرف هر کس باشد
 دعوی بر آنکس بکند و رفع امر بحکام شرع کند و اثبات نماید
 و اجناس و عقاری که باشد بقیمت بفروشد و بهای بیاید و از راه
 از مملکت قافله بکارزون آورد و بپوشد و بکند رساند
 واجب بگویند
 بعد از آنکه وفایه کرد فلان بن فلان بن فلان در جرون
 از مادر و مسما فلان بن فلان بن فلان و فلان و فلان
 زن مسما فلان دختر فلان بن فلان و از دو پسر و دختر

١٨٠ فلان فلان وسماء فلانة لا غير تمام ورنه ملكين ماذ
فذلک وبيد آن ودر حاضر شدند در عالي مجلس
و توکیل فلان بن فلان بن فلان کردند که به هر جر و
مقام متروکات متروقی ملک از نفوذ اجناس و متغولات
و غیر متغولات بنشانند و قبض کنند و آنچه در خدمت و در تصرف
کسی باشد رفع امر بحکام شرح نمایند و دعوی بکنند
و اثبات نمایند و دعوی بکنند و بعد از بیعت بنشانند
نمایند و عمار و اجناس اجداد و ائمه بنیت و قفس و شک
و مبیع تسلیم کنند و بنشانند و اقرار اقرار و قافله کار
آورد و مسلم و رنه موکلین ملکین نمایند توکیل صحیح
معتبر در شرح شریف شمل بر جمیع شرایط شرع و قیود
معتبره دینی و وکیل ملک فلان بن فلان این و کالاه
بنوراد

١٨١ قبول کرد و بدک دفعه اشداد **ه** فی النایح فلان فلان
و بالله التوفیق **ه** کواهی برین وجب بنویسد
ه شمس بدک و بالوفاء و الحصر شرح **ه**
و بالوکاله المشروحه و بالتعريف فلان بن فلان فلان
و فلان بن فلان بن فلان و کسبها باکما **ه**
ه اشداد خود برین وجب بنویسد **ه**
بعد صحته الوفاء و الحصر المشروحه و حين اعدت الورثة المشرکین
بالوکاله المشروحه فيه عندک و به اشداد **ه**
ه فلان بن فلان بن فلان **ه**
اگر توکیل مردی می کنند که مرزعه و کالاه او مدد و مال
با اجازه بنشانند بمقداری اجناس که در مد آن در مال
جواب گوید و تسلیم نماید و کالاه نامیه برین وجب بنویسد

فلان بن فلان بن فلان حاضر شد در محله شرح
و وکیل خود کرد اینک فلان بن فلان بن فلان که تمام در علم
که معروف و مشهور است بزرگ باغ عمید و واقع است در
از توابع بلد کازرون و محدود است از طرف یکی به خارج
در دیه و از طرف شمالی بزرگ سیری و از طرف شرقی بزرگ
مهر و بجان با جمیع توابع و ولایات و آبار و امثال و چاه و نظام
مضافات و متعلقات جهه و بی با جان بستاندند و سال
بندار سیصد و زنه کندم سرخ باک نیکو و بقدار یکصد و بیست
جو خشک باک نیکو و بقدار بیست و نه بینه سفید نیکو
و بقدار هشتاد و یک سلوک نهوی و طویل کل از اجناس
برین جدول که اجماع مکرر بعد از گذشتن هر یک سال

قصی

صحیح شرعی مثل بر اجاب قبول و جمیع شرایط شرعیه
و وکیل مکمل و کماله مشروطه قبول نمود و بذلك رفع
الاشهاد فی التاریخ فلان لسنه فلان
اشهاد خود برین موجب نویسد لله اعلم و المنه
با عذراف المومل المذكور بالوکاله المشروطه فتمثل
العبء المقتدر فلان بن فلان حاضر
اگر شخصی در دارالملک شیکه و فائز گردد باشکرت
یک بصر و یک دختر و زن و دختر مکمل ترسد
وکیل می گردانند که به شیرین رود و حصه خود با حاله
و حصه زن و دختر بوکاله ایان بستاند و تقاضا کند
و اگر چیزی از آن متوفی مذکور در یک نفر فقهی

۱۸۴ دعوی بر آنست بکنند و اثبات نمایند و بتانند و اجناسی که
 باشند بقیمت وقت بفروشند و بیع کنیم کند و ثواب بکنند
 و همراه قافله بکار رفت آورد و کنیم موکلین مکمل نمایند
 و کالاهای نامهربان موجب بنویسید **الباقی بحواله**
 بعد از آن که وفات کرد فلان بن فلان بن فلان از کزن
 مسماة فلانة بنت فلان بن فلان و از یکسر فلان و از یک
 دختر مسماة فلانة لا غیر زن و دختر مدکدین حاضر
 شدند در عالی مجلسی شرع شریف بملک کارزدن لعن الله
 نفالی و وکیل خود گردانیدند بر متوفی مدکد فلان که
 بر شیراز روز و اخه یارث فیزی بایشان می رسد از آنکه
 متوفی مدکد و آن در سهم است از جماعت و چهار سهم که
 سهام نر که متوفی مدکد است از نفوذ و اجناس و ملبوسات

و موقوفات

۱۸۵ و موقوفات مستعجلات و مستقالات و غیر مستقالات و موقوفات
 و اراضی و اوقاف و امتعه و دیون و قروض و جهات و حیوانات
 و آنچه اسم مال بر آن واقع است از قلیل و کثیر بستانند و قبض
 کنند و آنچه در ذمه و دیون و تصرف هر کس باشد دعوی کنند
 و رفع امر بحکام شرع شریف نمایند و اثبات کنند و بستانند
 و عقار و دیون و اراضی و اجناس و آنچه صلاح دانند بقیمت
 وقت بفروشند و بکار بستانند و همراه قافله بیا و برویم نمایند
 و کالاهای صحیح شرعی مشتمل بر جمیع شرایط صحیح شرعی
 و وکیل مدکد این و کالاهای مشروحه قبول نمود و بدین ملک
 وقع لاشهاد فی الدار بخ فلان است فلان و بالذات متوفی
 کراهی وفات و حصر و غیرت و و کالاهای
 برین موجب بنویسید و شهادت بدین ملک و بالوفات

۱۸۶ و الحصر المشرع حين فيه وبالتغريف فلان بن فلان
وفلان بن فلان بن فلان وكتب عنها بلكها
لأشهادا د خود برين موجب بنويسد
تو المعتمد بعد صخرة الوفاء والحصر المشرع
بالبينة المرفوعة ذيل الاعترفت الموكلتان الواثقان
المكذبتان بما فيه عندي وبه اشدت غيب التعريف
العبد الفقير الى الله فلان بن فلان عبد الله حامدا
اكرزني برادر ما در بدي وكيك خود
مي كند كه دعوي نفقه وكسوه كذشته او از زمان زفا
تا اين زمان ودعوي صداق وي كه مبلغ نوزده دينار
ونيم دينار و سرج طلا كه است و در من ابراهيم زرين
لامعجاني در من قليم بلكه كازون بر شوم وي فلان
بكند

۱۸۷ بكند و اثبات ما فيه وبتانده وبقص كند بر موجب بنويسد
مواكفتان
مدلول اين حجة صحیحه من غير دلالت مي كند بر آنكه
مسمان فلان بن فلان وكيك خود كذا بنده واز
ما در بدي خود فلان كه دعوي تمام صداق وي كه
مبلغ آن نوزده دينار ونيم دينار و سرج طلا كه است
و در من ابراهيم زرين بلكه كازون بدي قليم كازون
ونفق وكسوه كذشته او از زمان زفا تا اين زمان
بر شوم او فلان بن فلان بن فلان بكند و رفع امر
به قضاه اسلام خلا الله تعالى خلا لهم بكند واقامة بينة
بكند و سوكند بلكه وضمان وكفيل ازوي بتانده واولد
محبوس دارد و تمام و كمال بتانده واز و كاله وي قبض كند

۱۸۸ و ممر قافله ببلد کازرون آرد و تسلیم خواهر بزرگه کند
کرداند و کالتی صحیح شرعی مثل بر جمیع شرائط صحیح
شرعی و نبود معتبره دینی و وکیل دیگر فلان بن فلان
بن فلان و کاله مشروط قبول نمود و بذاک دفعه التمسک
فی الماریخ فلان بن فلان
و التزین و الله سبحانه و تعالی کولی جامع بر بنویسد
سمند مالوکاله المشروطه حرمه و بامعریف
فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان
بن فلان بن فلان و کتب عمده بالهم
اشهاد خود برین موجب بنویسد
اعترفت الزوجه الموکله المذكوره بانسب الیه و عی
و به اسندت حرمه الفقده فلان بن فلان بن فلان

۱۸۹ **مسلم استغفر الله** و کتب عمده بالهم
اکر زین شحقی وکیل خود می کند که باشوهر او خلع کند
تمام صفاق او برین موجب بنویسد **بسم الله**
سما: فله دختر فلان بن فلان بن فلان حاضر شد
در محله علیه بلد کازرون اعلی الله تعالی و وکیل
خود کرد اینک فلان بن فلان بن فلان که باشوهر او فلان
بن فلان بن فلان خلع کند به یک طلاق اول او بوجوه
تمام صفاق وی که شوهر مذکور او بران نکاح که مبلغ
آن نوزده دینار و نیم دینار زر سرخ طلا سکه و چهارم
ابر شمر زرد باریک لا بهجاف بن قلم کازرون و بنویسد
کند شته از زمان زفاف تا این زمان و متعه مطلقه و کاله
وی از شوهر مذکور او فلان بن فلان بن فلان و فیض نماید

۱۹۰ وکالتی صحیح شرعی مثل بر لیا قبول و جمیع شرایط
 صحیح شرعی وکیل ملک این وکالت مشروط بر قبول
 قبول نمود وندک وقع الشهادۃ فی تاریخ فلان
 ۵۵۵ ۵۵۵ ۵۵۵ الشهادۃ خود بر بنویسند
 اعترفت الزوجه الموکله المذكوره بالوکاله الشرعیه
 عند العبد المقتدر فلان بن فلان فی تاریخ فلان
 ۵۵۵ ۵۵۵ ۵۵۵ اگر مردی شخصی وکیل خود می گرداند
 که بابت وی خلع کند یا طلاق دهم بغير حق وصدق
 وکالت نامه برین موجب ننویسد ۵۵۵ ۵۵۵
 مضمون این فصل صحیح شرعی دالالتی کند بر آنکه فلان
 بن فلان بن فلان حاضر شد در عالی مجلس شرعی
 بلاء طبع کازرون وکیل خود گردانید فلان بن فلان

۱۹۱ که باز وجه او سماء فلانه بنت فلان بن فلان خلع کند یک
 طلاق دوم بغير حق جمیع صدق او که مبلغ آن نوزده هزار
 و نیم دینار زر سرخ طلا است و در این سند در بار یک
 لامجانی بسک فدیله بلاء کازرون وکالتی صحیح شرعی
 مثل بر جمیع شرایط صحیح شرعی و تمام قبول و عید
 وندک وقع الشهادۃ فی تاریخ فلان
 ۵۵۵ ۵۵۵ ۵۵۵ الشهادۃ خود برین موجب بنویسند
 اعترف الزوج الموکله المذكوره بابقه عند العبد المقتدر
 المحتاج الی رحمته الله تعالی فلان و فلان
 ۵۵۵ ۵۵۵ ۵۵۵ حایا مصلیا
 اگر شخصی مردی وکیل خود می کند که دکانی عساری
 جهت وی بخرد بنیمنی معین برین موجب وکالت نامه بنویسد

الله المستعان

مضمون این کتاب شرعی دلالت می کند بر آنکه فلان
فلان بن فلان کارزونی وکیل خرد گردانید فلان
فلان و فلان که تمام دکائی عماری بزرگ واقع است محله
مصلی مغربی بلده کارزونی و معروف است فلان
از طرف قبلی به طرف شارع و از طرف شمالی بخانه فلان
بن فلان و از طرف مشرقی بعد از فضا و ممزورا و از طرف
بلکان تلافی فلان بن فلان با جمیع ذرایع و اهل فضا
و فضا و مزار و مرقف و غیر بزرگ و دو عدد سکه آسیا
عماری شیب و بالا و جهل و پنج من زنجیر عماری
و پاکاه و بنان و تمام آلات عماری و مضافات و بیعیات
مبلغ نه هزار و شصت و نه و این است که بنده آن پنج هزار
کمر

که ثمن مدکرا ز مال وی که درید و تصرف اوست تسلیم نماید
و دکان مسیح مدکرا بوکاله وی قبض کند و تصرف خود
کند بوکاله مؤکل مدکرا و کالتی صحیح می شمارد و اجاب
و قبول و جمیع شرایط صحیح شرعی معین و دینی و ملک
و وقع الشهاد من المایع فلان فلان
اشهاد خود برین موجب بویستد
با عنارف المؤکل المذكور بالوکاله المشر و خذ فیه اشهد
العبء الدلی فلان بن فلان بن فلان القاهر
حامد مصلیا مسلما فی تاریخ
اگر مردی شخصی وکیل خودی گرداند که تارائی
تعلق بوی می دارد تصرف نماید و بدو ششصد تسلیم
و مالک رساند برین موجب بویستد

۱۹۲ مدلول این سطر دالت می کند بر آنکه فلان فلان
 بن فلان وکیل خود گردانید هم مادر بد زری خود فلان
 بن فلان بن فلان که نام را با غی که منجرت با نوازش با غی
 و بالایی و کیشی و معروف و مشهور است بباغ نور آباد
 و واقع است در محل خود بخان از توابع مملکت کارون
 و نه که گشت و مستغفرت از ذکر حدود و حقوق و اوصاف
 از غایت شدة و نهایت معرفت تصرف نمایند و بدو شد و بکتابت
 و تسلیم مالک موقوفه مذکور نماید و کالی صحیح شرعی
 بر اجاب و قبول و جمیع شرایط صحیح شرعی و بی عذر
 دینیه و وکیل مذکور قبول خود و کماله مشروح فی بولی عجمی
 و بذلك منقر الشهادۃ **بنی الدامع فلان فلان**
بنی الدامع فلان بنی الدامع بنی الدامع

بنی الدامع فلان بنی الدامع
 الموقوفه المذكوره قد اعترف بالوکالة المشرقة فی عین
 و اشدت به و در العهد الدامی فلان بن فلان فلان
 حاکم مملکت مستغفر الذنوب **اگر وکیل مذکور نفع مذکور**
 بوکال موقوفه مذکور فرمخته باشد و نقد مملکت
 مذکور می کند و محاسبه با موقوفه روشن می دارد و محاسب
بنی الدامع بنی الدامع بنی الدامع

موقوفه
 نافع نور آباد واقع است فی خوافجان کارون در مملکت
بنی الدامع بنی الدامع بنی الدامع
 آنچه شیرازی **بنی الدامع بنی الدامع بنی الدامع**
بنی الدامع بنی الدامع بنی الدامع

۱۹۱
اگر دو شخص با هم یک چیز بخرند و یکی بگوید این مال من است
و آن تجارت و معامله کنند در شهر و آنچه سود و حاصل
باشد بر حسب این مال میان ایشان مشترک باشد
و اگر عیاد بالله تعالی نصافی واقع شود همچنین بر حسب
رأس المال باشد برین موجب بنویسد ۵۵
لا اله الا الله وحده لا شریک له ۵۵
مضمون این فصل صحیح شرعی دلالت می کند بر آنکه
فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان
عقد نموده با هم یکو کردند و هر یکی دو بیت شهابه
نومسکول حاضر کردند و بر همدیگر خط کردند و اذن
در خست به هم یکو دادند که بر آن مبلغ تصرف نمایند و در آن
و غیره و فر رخت بر آن بکنند و آنچه و امتعه و کرامتی و مثل

و در اجلاس

۱۹۹
و در اجلاس که باشند در شهر کار و رفت و رفت بر غیر و با آن
مزه بعلت تر و کوزه بعلت کوزه و در نفع و حاصل
که باشند میان شریکین مذکورین بنا بر حسب رأس المال
و بر آن موجب قیمت کنند و اگر عیاد بالله تعالی نصافی
و خساری واقع شود همچنین میان ایشان بنا بر حسب
و هر یک نیمه جواب گویند و عهد کردند بر همدیگر که در هر یک
طریقه راستی بنقل در رسانند و اصلان را راستی و خیانت
بر همدیگر متارکین صحیح شرعی شتم بر جمیع شرایط
را شرعی و فیود معتبر دینیه و بد کرد و قع الشهاد فی الایام
المذکوره و بالله التوفیق ۵۵ الشهاد خود بر سر بنویسد
اعرف الشریکان المذکورین بالاضیف الیه اذین عذی
و بد اسهدت بالخلافه العلویه اعلیها الله تعالی

۲۰۰ هـ العبد الفقير فلان بن فلان ^{ملا} ^{ملا} ^{ملا}
 اگر شخصی مبلغی معین ^{معیّن} و شخصی می دهد که بر آن
 بکنند و داد و ستد و خرید و فروش بکنند
 و مغفرت نماید که آنچه از تنوع و سود آن حاصل شود در آن
 تمام از آن عامل باشد و چهار دانگ از آن مالک و اگر
 عیاذ بالله تعالی نقصانی واقع شود همچنین میان
 مالک و عامل چهار دانگ و دو دانگ باشد برین ^{مستند}
 ۲۰۱ هـ مقصود از غریب این کتاب شریعت است
 که خباب ملک التجار فی الزمان خواجه حاج المرحوم بهان
 خواجه شمس المرحوم بن خواجه نظام المرحوم عبد تاجر
 یکبار علیه السلام لقمه نو مسکوک جاری در معاملات قرار داد
 که عیان از روانه منزل دینار لجه شهر واسطه نری باشند
 لزمال

۲۰۱ لزمال خود قسیم فلان بن فلان کرد و اقام
 نمود تسلیمی و تسلیمی صحیحین شرعیین و مالک
 اذن و اجازت داد به عامل مذکور که وجه مذکور بردارد
 ببرد بر آن پیشه و در آن مبلغ تصرف نماید و خرید و فروش
 بر آن بکنند و بآن اکتفا و امتنع و غیره نکند و ببرد
 و آنچه از تنوع و سود آن حاصل شود دو دانگ از آن عامل
 مذکور باشد بحق السعی و چهار دانگ از آن مالک باشد
 و اگر عیاذ بالله تعالی نقصانی و خساری واقع شود
 از راس المال باشد همچنین مالک مذکور شرط و قیود نمود
 و بکنند و وقع التمساد ^{المؤمن} فی الماریخ المذکوره بالله
 ۲۰۲ هـ استهاد خود برین موجب بنویسد
 الله ولی عاتق اعرف المالك والعامل المذكورين

۲۰۴ مصححین شرعیین تسلیمی و تسلیمی معتبرند در شرع و غیر
 خارج مبلغ مدک از مال منقوض مدک در ذمه مستقر
 مدک ثابت و لازم شد که بعد از حوا جواب که تسلیم اند
 بی عذر و محقق و فلان بن فلان بن فلان با ذمه
 مستقر مدک ضامن مبلغ مدک شد ضامنی صحیح
 شرعی و در هر کس مستقر مدک مبلغ مدک نزد منقوض
 مدک و او برهنه سند از وی مخاطب صحیح شرعی
 تمام حجره مبنی بر یک طبقه که معروف است بفلان بن فلان
 و واقع است در قریه بلیان از توابع ملک کارون و محله
 انظار قتلخانه و بیتک جناب شیخ اعظم اکرم مراجع
 و انظار متلای بخانه قلع محمد و او بن احمد و انظار
 مشرقی بکارگاه فلان بن فلان بن فلان و انظار خوری
 بفلان

۲۰۵ بیعت با جمیع توابع و لواحق مضامین و معاملات
 صحیح شرعی مثل و اجاب و قبول و تسلیم و جمیع
 شرایط شرعی و امام پیود معبره و بیننده و بذلك و مع شهد
 ۵ ۵ ۵ فی الماریخ فلان بن فلان ۵ ۵ ۵

استناد خود برین موجب بویسند
 المتقارضان والخاص المکرمون فدا عتق و ابدان
 عندي و اتمدت به غب التعریف هر العبد فلان
 بن فلان بن فلان حامدا مصلیا لما سغه الذنوب
باب الرضایة

اگر شخصی برین خود و می فرزندان کوچک می گرداند
 بعد از وفاته و بی غایم مقام او باشد در امور فرزندان
 و در اموال بهاءت ایشان تصرف نماید و غیر ذلک

۲۰۶ بران بکنند و حسب عظمه و مصلحه و بآنکه نفقه و کسوف ایشان
 بعرف و اسراف و نفقه بکنند و وصایای نام برین حسب
 بنویسند **بسم الله الباقی مؤالله**
 مدلول این کتاب شرعی دالالت می کند بر آنکه فلان فلان
 بن فلان در تاریخ فلان بسنه فلان زوجه مدخول خود مسما
 فلانه بن فلان بر فلان وصی گردانید بر فرزندش که چنانچه
 خود فلان به فلان و مسما فلانه و فلانه بآنکه بعد از وفات
 او قیام مقام وی باشد در اموال ایشان و اموال و جهات
 ایشان بنام و کمال تصرف نماید و بران داد و ستد و خرید
 و فروخت بران بکنند بحسب عظمه و مصلحه و نفقه و کسوف ایشان
 بدستند و قاعده معروف بدهد فی اسراف و نفقه و صایق
 صحیح شرعی برین موجب می کند فلان بن فلان در

مذکور را

۲۰۷ مذکور را وصی گردانید بر فرزندش که چنانچه مذکور فلان
 و فلان و مسما فلانه و فلانه و بآنکه وقوع اشیاء و اشیاء
 فلان است فلان **اشهاد خود برین موجب بنویسند**
 اعترف الی الموصی المذكور بالوصایه المشرحه فی
 عنده لعبد فلان بن عبد الله بن فلان حاجب **۵**
۵ چون شومر که موصی است وفات کند می آید **۵**
 زوجه مذکور علی الغوری بآنکه و وصایای بقول کند
 تا وصی باشد و اگر بعد از وفات پدر فرزندش وصی مدون
 و وصایای بقول نکند صحیح نباشد و چون بقول کرد
 قاضی مسلمانان رود و دعوی کند و وصایای ثابت کند
 و اموال و جهات فرزندش ایام تصرف نماید و بقول نامه
 برین دستمه بنویسند **۵ الباقی مؤالله**

۲۰۴ بعد از آن که وفات کرد فلان بن فلان بن فلان از مادر سماء
فلا بن بنت فلان بن فلان و از چهار فرزند کوچک از بعضی زوج
مکرمه فلان و فلان و سماء فلان و فلان الا غیر حاضر شد
زوج مکرمه سماء فلان در عالی مجلس شرح شریف بلد
کازرون اعلاء الله تعالی فی خلقه دلال حلال متولید
وحاکم و بعد از تدایع شرعی که جاری شد میان او و
مادون محکم علیه جهه ایام مکرمین ثابت گردانید شهادت
فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان
که شوهر متوفی مکرمه او فلان بن فلان بن فلان
اورا وحی کرد اینک است بر فرزندان کوچک مکرمین
فلان و فلان و سماء فلان و فلان و بر آنکه وی قائم مقام
او باشد در امور فرزندان مکرمین و اموال و جهات
ایشان

۲۰۵ ایشان تصرف نمایند و خرید و فروخت بران بکنند و حسب
غبطه و مصلحت و نفع و کسب ایشان بدستور معروف بلد
و زوج مکرمه و صایه مشرجه بعد از وفات شوهر متوفی
مکرمه که بدین ایام مکرمین بود یی تقل و اخیر قبول
کرد و بصدق شاهدین مکرمین و بعد از علم او و متفق
ایشان و بآنکه شوهر مکرمه او را وحی بر فرزندان کرده
سوکند بخدای تبارک و تعالی جل جلاله یاد کرد و یقین
صحیح شرعی معتبر دینی در شرح شریف و این کسب
ماجرای و بخت نامه قلمی شد و حرد لک فی المایع فلان
لبنه فلان و العریق مالک سبحان تعالی
اشهاد خود برین موجب بنویسد
بعد صحت الوفاة و الحصر المشروحین و عریان التذایع

ثبتت الوصاية للشركة فيه بالتمتع للمقوم عيني
استندت به حرر الفقير الداعي فلان بن فلان و فلان
حاشا **فصل** **في** **وصية** **للمرأة** **على** **زوجها** **في** **الطلاق**
و اگر شخصی برادر یا پدری خود و عی فرزندان خود
در آن خود که مادر فرزندان است ناظر او باشد و بی تو
و شعور او داد و سندی بر اموال ایشان و خرید و فروخت
و آن بی حضور زوج ناظر مذکور نکند برین و بجهت
مومن **مضمون** **فصل** **شرعی** **دالالتی** **کند**
بر آنکه فلان بن فلان بن فلان برادر پدری خود فلان
وصی گردانند بر فرزندان کوچک خود فلان و سماء فلان
که بعد از وفات وی برادر مذکور قیام مقام او باشند در امور
فرزندان مذکور و اموال و جهات ایشان تصرف نمایند و بران

داد و سند و خرید و فروخت بکند بر حسب طهر و بصلحه
وزن خود سماء فلان بنت فلان بن فلان ناظر او
بر وی مذکور و مقروض که داد و سند و خرید و فروخت
در اموال ایشان و نفقه و کس دادن بایشان نماید و تو
و شعور زوج مذکور و بی حضور و رخصت زوج مذکور
و عی تصرفی نکند و خرید و فروخت اموال ایشان نکند
برین موجب برادر مذکور و عی گردانند و چون موافق
وفات کند و وصی مذکور وصایه مشر و حقه قبول کند
بی تعلل و تاخیر و عی و قیام مقام موافق مذکور در امور
فرزندان کوچک او و عی مذکور فی الاما بخ فلان بن فلان
اشهاد **دخود** **برین** **موجب** **نمودید**
با عناف **آب** **الموصی** **المذکور** **بجهت** **المستوفی** **فی** **العبد**

۲۱۳ الداعي فلان بن فلان بن فلان حامداً مسلماً
 و چون موهمی مذکور و فاء کنند و می
 مذکور و صایه مشروحه قبول کنند بی نفل و تاخیر بین
 موجب بنویسند **ماوالحق**
 مقصود از تحریر این سطرهاست که بعد از آن که موهمی
 و فاء کرد و می مذکور فلان بن فلان و فلان و صایه
 علی الغدی علی و تاخیر قبول کرد و صایه
 شرعی معتبر دینی و حرز دلک فی الدایح فلان
 بنویسند ثبت قبول عندی نبوتاً سر عباد
 حرز فلان فلان بن فلان حامداً مسلماً
 چون شخصی و فاء کنند و بنده داشته باشند کسی که می
 فرزندان کوچک نکرد. باشد فامی و بی ایتم باشد
 که زنی

۲۱۴ که فامی مسلمانان کسی امین و دین دارد و عدل باشد
 قیم ایتم سازد و مال اینان در تصرف وی کنند و آن
 تصرف کند و هر یک و فروخت بر آن بکنند بحسب طه
 و صلح و برین موجب بنویسند **ماوالحق**
 بعد از آن که و فاء کرد فلان بن فلان بن فلان از یک
 سماء فلان بن فلان بن فلان بن فلان و از دی و یک
 دختر فلان و فلان و سماء فلان لا غیر و تصحیح مسیله
 از جهل همه بود بخی سهم زن و مرد ببری چهار سهم
 و دختر همه و ترک منوفی مذکور قسمتی کردند و حکم مسلمانان
 و والی امور شرعیات بلاء کازون ابد الله علیهم السلام
 فلان بن فلان بن فلان بن فلان بن فلان بن فلان
 مسلمان عاقل است قیم ایتم مذکورین گردانند و بی

۲۱۶
نمود که اینام را نگاه دارد و محافظت ایشان خاتمه قاعده
و در غیر است بکنند و حصه ایشان از ترک بدست متوفی مذکور
ایشان بوجوبی که در فصل قیمت نامه قلمی شده از نفوذ
اجناس بنام و کمال قیلم قیمت اینام مذکورین کردند و بی
قیمت نمود و حاکم مسلمانان آنرا در خدمت و امان داد
به قیمت مذکور فلان بن فلان که در اموال ایشان تصرف نمایند
و داد و ستد بران بکنند و خرید و فروخت بران بپایند
بر حسب غبطه و مصلحت به نقل سند و قریب سند و نفقه
و کسوه خاتمه قاعده و در غیر است بایشان بدهد و بی
مجبوری و محسوب باشند و قیمت مذکور فلان بن فلان فواقه
مذکور از مباشر امور شرعیات قبول نمود و معترف شد که
اموال و جهات اینام مذکورین بوجوبی که در فصل قیمت
مطهر است

۲۱۷
مطهر است حاکم امور شرعیات تسلیم وی نمود و فرموده اینان
درید و تصرف او است و هر خصلی فی المباح فلان بن فلان
اشهاد خود برین موجب بنویسد موافق
بعد از حقه القدر الشرعی جعلت فلان بن فلان
قیمت اهل اینام مذکورین بوجه المطهره در المعبد
فلان بن فلان بن فلان حامد علیهما
و جوی تحقیق و قاء کند و از وی چند سیر و در هر یک
مانده باشند و ترک او میان ورثه قسمت نمایند و ختام
ببصرف کدخدایی امین کنند تا بران معامله و داد و
بکنند و تنوع و چیزی که از آن حاصل شود بخرج اینام کنند
و قاصد مسلمانان توفیر فرمایند که آن شخص بر و در سلجی
معین بسلام مادر ایشان کنند تا در وجه نفقه و کسوه ایشان

۲۱۶ صرف کند و از حاصل و نفع بروی مجری باشد بری موجب

الحمد لله تعالی

بعد از آن که وفای کرد فلان بن فلان فلان نیز از سماه فلان

فلان بن فلان و از دوزن سماه فلان بن فلان

و فلان بن فلان بن فلان و از چهار دین و دو دختر فلان

و فلان و سماه فلان با خان و فلان و فلان و سماه فلان

کوچکان و ترک متوفی ملک میان ورثه مذکور موجب قری

قسمت گردند و حصه اسام مذکورین حاکم امور شرعی علی کارین

الله تعالی طلاله العالی قسیم فلان بن فلان فلان که

مردی که خدای امین معینست فرمود و اذن و اجازت

روی دادند که در آن تصرف نمایند و داد و ستد و خرید

و فروخت بران بکنند و آنچه از نفع و سود آن حاصل شود

و ملک

۲۱۷ دو دانگ عالم ملک باشد و چهار دانگ آنک ایتام کون

و منوی امور شرعیات اجازت فرمود و مقرر کردند که فلان

مذکور هر روز مبلغ چهار دینار و در آنک آنچه شهر و امیر لری

تسلیم ما در ایتام مذکورین نماید تا ما در ملک و در مع تقه و کس

ایشان نمایند و از نفع و سود بروی مجری فرمایند و اگر عیاد

تعالی حاصلی و سودی نباشد از اصل آن بروی مجری

و محسوب گردند و فلان بن فلان موجب حکم امور

شرعیات قبول نمود که هر روز مبلغ مذکور تسلیم ما در ایتام

نمایند و تقصیر و عطل ننمایند و هر ذلک فی المانع فلان

لله فلان **الله تعالی** شاهد خود برین موجب بنویسد

الله تعالی و **الله تعالی** و **الله تعالی** و **الله تعالی**

هر یک ملک موجب طوره و حکم و محضه میند

حرف العدل فلان بن فلان فلان فلان
 چون ملکی آن کلدخلای مرور و مبلغ مدکتیلم ما در شایم
 مدکتیلم کرد. با ستم و خواهد که قبض کنند از ما در شایم
 مدکتیلم بستانند برین موجب بنویسند
 اعتراف شرعی نمود سما فلان بنت فلان بن فلان
 در تاریخ فلان سنه فلان بانه مدکتیلم سالست فلان
 فلان بن فلان موجب که از محکمه علیه مدکتیلم کار و بن
 فرموده اند و مقرر کرده اند هر روز چهار دینار و دینار
 شهر و شیرازی سلیم وی کرده و او قبض نمود و موجب حکم
 و امر حاکم امور مسلمانان در وجه نفقه و کس و زندان فلان
 و سما فلان صرف کرده برین موجب از فکر کرد بر قبض
 چهار دینار و دینار لجه شیرازی و فلان و مع الشهادتی

التاریخ

التاریخ فلان فلان اشهاد خود برین موجب بنویسند
 اعترفت لام القرعة المعرفة المدکنة بالنفس المطمئنة
 فيه علی و به اسلمت بعد التعریف حرف النقیه
 فلان بن فلان و فلان حامداً حاضراً
 باب الدعوی
 اگر شخصی دعوی خایه بر شخصی می کند که آن خایه حق
 و ملک اوست و به عصب در تصرف و دین اوست و مدعی علیه
 انکار کند و مدعی اقامه بیینه بکند و ثابت نماید و خانه
 مدکونه بازستاند و اجرة مدکتیلم تصرف ثابت نماید بستاند
 ماجری و بیوت نامه برین موجب بنویسند
 مدلول این حجت شرعیه دینییه مشتمل است بر آنکه حاکم
 فلان بن فلان بن فلان در محکمه علیه مدکتیلم و علی الشهادتی

و حاضر کرد اینک فلان بن فلان و دعوی کرد
بر وی تمام خانه ای چهار صنفه که واقع است در محله جدید
از محلات بلد طبرستان کازرون و محدوده است از طرف
مبجری که منسوب است بخواجه محمد زاهد و از طرف شمالی
و مشرقی بخانه لسان ابواسحق بن اسحاق و از طرف جنوبی
و از طرف جنوبی بدکان ندافی لسان ناصر و از طرف
حسن جلاج با جمیع توابع و لایق و فضا و فناء و مدار
و مراغه و بستان و مطبخ و نوردان و جاه آب و علی
و سفل و مشرق و مستخر و مضافات و مملکت که در ملک
و مال اوست و مدت ده سال است که به غصب درید و تصرف
اوست و طلب تسلیم نمود و دعوی بجهت مدت هر روز یک سبزه
شیرازی بروی کرد و طلب تسلیم نمود مدعی علیه مدعی حریف

انکار

انکار کرد و گفت که خانه محدوده مدعی بهانه کردن تمام
و ملک نیست و هیچ حق مدعی مدعی در آن نیست طلبکار
از مدعی مدعی رفت و حاضر کرد اینک فلان بن فلان
فلان و فلان بن فلان بن فلان المحدثین در مری
شدند بشهادت فلان بن فلان بن فلان و فلان فلان
و بحضور مدعی علیه مدعی بعد از استظهار مدعی شوق اللفظ
و المعنی ادا و شهادت کردند که تمام خانه محدوده مدعی
و لواحقها حق ملک و مال مدعی مدعی است و به غصب درید
و تصرف مدعی علیه مدعی است و شهادت ایشان مقرون شد
بنقول و مدعی علیه مدعی گفت که شاهدین مدعی خصم
من است طلب بینه خصمیت شاهدین مدعی بن لزم رفت
و مدت روز طلب کرد که گواه خصمیت شاهدین مدعی است

۲۲۲
و از مجلس شرح مہلتی دادند و او را بکفیل فلان
فلان بن فلان دادند و بعد از انقضای مہلت مدعی
مذکور حاضر کردند و از اقامت بینه خصیت شاہد مدعی
عاجز ماند و مدعی مذکور بعد از استخلاف شرعی سوگند
خدا ی تبارک و تعالی جل جلالہ یاد کرد بمصلحت شاہد
مذکور و بعد علم او بہ فسق ایشان و بانکہ تمام خایہ مدعی
محدود مذکور مع التواہق واللواحق جو و ملک و مال است
و مدعی مدعی است کہ بہ غصب دید و تصرف مدعی علیہ مذکور
و مستحق است کہ خانہ مذکور و اجزای المنحلہ مدعی تصرف
مدعی علیہ بنانند برون موجب سوگند یاد کرد و مدعی علیہ مذکور
از دوافع شرعیہ عاجز ماند و خانہ محدود مذکور مع تمام
التواہق واللواحق والمضافات والمعلقات تسلیم نمود

و دی

۲۲۳
و دی تسلیم کرد تسلیمی و سلمی و محیی و عبید خانہ باز
گشت و بہ نبوت پیوست کہ تمام خانہ محدود مذکور الیوم
و ملک مدعی مذکور است و نیز جمیع املاک و اموال او و مدعی علیہ
مذکور در آن خانہ مذکور هیچ حق و مدعی ندارد و مدعی
موجب اعتراف نمود و مدعی مذکور طلب اجزای المنحلہ مدعی
تصرف نمود مدعی علیہ مذکور کرد و اسناد آن بتا و مقومان
موجب امر عالی کہ از حکما امور شرعیات صادر شد فرستد
و احتیاط خانہ مذکور کردند و کما فی دادند کہ اجزای المنحلہ خانہ
محدود مذکور مع تواہقها و لواحقها در سالی مبلغ یکصد و پنجاه
دینار فسخ شد و اسیر لاری است خانہ در مدہ ۳ سال
بمبلغ یکصد و پانصد دینار فسخ شد و اسیر لاری باشد و مدعی
مذکور طلب تسلیم نمود و عالی جناب شریعت نامی حکم صادر نمود

۲۳۴ و مدعی علیه مدکر با جرة مدکور مجبور شد و چند روز در مجلس
بود بعد از آن که خطایان درخواست از مدعی مدکر کردند
و التماس نمودند که او از مجلس بیرون کند و از اجرة مدکر
بعضی بپخشند و التماس ایشان قبول نمود و او از مجلس
کرد و بیرون آوردند و مدعی مدکر نصفی از اجرة مدکر
که مبلغ منقصد و بخواه دینار آنچه شهر و اشیر لژی باشد
بدعی علیه مدکر بخشید و او برادری او کرد و مدعی علیه مدکر
نصفی دیگر از اجرة مدکر که مبلغ منقصد و بخواه دینار باشد
تسلیم مدعی مدکر کرد و او از وی تسلیم نمود و تسلیم
معصوم شرعیین خانچه دمه مدعی علیه مدکر از تمام اجرة
المثل خانه محروم مدکر مدته ۵ سال که در تصرف او بود
برای و فارغ گشت و مدعی مدعی علیه مدکر و اعراض نمودند
که بر مدکر

۲۳۵ که بر مدکر بیکار هیچ وجه از وجوه و هیچ سبب انساب
هیچ حق و دعوی و طلب و بینة و مجادله و محامه
و نزاع و سوگند بر مدکر ندارند بلکه دمه کل و احد
از ایشان از حقوق آن دیگر برای و فارغ گشت و از ذکر
بسیل ما جری و شورت نامه ملی شد فی المارخ فلان
فلان و بالله التوفیق **آنها خود برین موجب**
موسی جری ذکمر اولی آخر غندی
و اعترف المتداعیان المدکران بما استدل بهما فيه
بین یسری و ان منما موجب و استهدت به بالسایة العلیه
المحدومیه اعداها الله تعالی حرره العبد المذنب فلان
ه ه ه بن فلان **حایا علیا سلما** **ه ه ه**
اگر شخصی دعوی عوامی در از گشتی و شخصی می کند که

۲۲۶ حق و ملک و مال اوست و از وی در دینه اند و عصب
در تصرف مدعی علیه است برین موجب بنویسد
الحمد لله رب العالمین
مقصود از تخریص این کتاب صحیح شرعی آنست که حاضر
فلان بن فلان بن فلان در عالی مجلس شرح شرح
بله کار و رون اعلاء الله تعالی و حاضر گردانید فلان بن
فلان بن فلان و دعوی کرد بر وی یک سر عوامل شرح
تخمینا پنج ساله حاضر در مجلس و یک سر در از کوش فر
دیروز تخمینا ده ساله حاضر در مجلس که حق ملک و مال
اوست که بده دو سال و چهار ماه و بیش از بیست و پنج روز
صحرای قریه کاسکان از توابع بله کار و رون شب کالیز خانه
مؤمن ابو فلان بن فلان سؤل زاهدی در جیده اند
و بغیر

۲۲۷ و بغیر حق بلکه به غصب درید و تصرف مدعی علیه است
و طلب تسلیم نمود طلب جواب از مدعی علیه ملک و منت
و در جواب انکار کرد و گفت که عوامل و در از کوش ملک و منت
تمام حق و ملک من است و هیچ حق مدعی ملک و منت نیست
طلب گواه از مدعی مدکر رفت و حاضر گردانید فلان بن
فلان بن فلان و فلان بن فلان المدعیین و حاضر
مدعی علیه مدکر بعد از استظهار شرعی متفق اللفظ المعنی
ادامه شهادت کردند که عوامل و در از کوش مدعی علیه مدکر
حاضر در مجلس الیوم حق و ملک و مال مدعی مدکر است و غصب
درید و تصرف مدعی علیه مدکر است برین موجب ادای
شهادت کردند و شاهدین مدکرین مژکی شدند بتوکیه
فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان

۲۲۸ و شهادت ایشان بعد از ترکیب و ثبوت عدالت ایشان
قبول رفت و مدعی علیه بعد از طلب جواب از وی گفت که
شاهدین مدعیین خصم مانند طلب گواه خصیت از وی رفت
و مهلت در روز طلب کرد که گواه خصیت حاضر کنند و مدعی
شرح شریف مهلت وی دادند و فلان بن فلان و فلان
باذن و اجازه او کفیل بدین وی شد که هر زمان که مدعی
مدعی طلب وی بکشد او را حاضر کرد اند در محکمه علیه بلاه
کارزدن و بعد از انقضای مهلت مدعی علیه مدعی
باز حاضر کردند چه اقامه بینه خصیت و حاضر گردانید
فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان
و بعد از استنشاء شرعی بحضور مدعی مدعی له آ و شهادت
که شاهدین مدعیین فلان و فلان خصم مدعی علیه مدعی له

و بیان

۲۲۹ و بیان خصیت ایشان کردند و شهادت ایشان قبول فرمودند
و طلب جواب از مدعی مدعی له نمودند و در جواب گفت که شاهدین
مدعیین خصم مانند طلب گواه خصیت از وی رفت و حاضر
گردانید فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان
المدعیین و بحضور مدعی علیه مدعی له استنشاء شرعی
گواهی دادند که شاهدین مدعیین مدعی له بن فلان و فلان
و فلان بن فلان بن فلان خصم مدعی مدعی له و بیان خصیت
کردند و گواهی ایشان مسموع فرمودند و طلب جواب از مدعی
مدعی رفت و باز در جواب گفت که شاهدین مدعیین خصم
مانند طلب گواه از وی فرمودند و مهلت در روز طلب کرد که
گواه بیا و زد و از مجلس شرح شریف مهلت وی دادند
و فلان بن فلان بن فلان باذن و اجازه او کفیل بدین وی

شد که او را در محکمه علیه حاضر کردند و او را بسیار زد و بعد
انقضای مدتی مهلت مدعی علیه مدو رجعت اقامت بیه خصیت
شاهدین مکلفین سوگند یاد کرد و مدعی علیه مدو رجعت دروغ
شرعی عاقر شد و عوامل و دراز گوش مکلفین تسلیم مدعی
مذکور کرد و او تسلیم نمود و این ذکر بیهیلا جاری شد
قلبی شد فی الدایخ فلان **فلان** **اهل** خود
برین موجب بویست **المطوفیه** مراد اول
اللی آخر قد جری عندي و اشدت به بالخلافه العلیه
اعلاها الله **الی** **هر** **فلان** **بن** **فلان** **بن** **فلان**
حامدا لله **و** **مصلی** **الوسول** **و** **آله** **و** **ع** **و** **ص**
اگر شخصی وفات کند از یک زن و یک پسر و مادر پدری یک
دختر و مادر زن دعوی صداق کند برین موجب **یام**

نویسد

بویست **و** **الباقی** بعد از آن که وفات کرد
فلان بن فلان بن فلان از مادر مسماة فلانة بنت فلان
بن فلان و از یک زن مسماة فلانة بنت فلان بن فلان
و از یک پسر از مادر پدری فلان و از یک دختر مسماة فلانة
لا غیر حاضر شد و وجه مدو رجعت علیه بلذ کار
و حاضر گردانید مادر و دختر و پسر متوفی مدو رجعت
کرد برایشان تمام صداق او که شوهر متوفی مدو رجعت او را
بر آن نکاح کرد و در ذمه و رقبه زن او ثابت و لازم است
و مبلغ آن نوزده دینار و نیم دینار زر سرخ طلا است
و ده مثاقیر بزمزد باریک السجانی پسندید در بلد کار
که از ترک شوهر مدو رجعت او کنند و طلب تسلیم نمود طاعت
لزم مدعی علیه مدو رجعت مدو رجعت رفت و مادر و دختر مکلفین

۲۳۲ تصدیق زوج مدعیه مذکور نمودند که صدق مدعی به
 مذکور از شوهر متوفی مذکور شدنی دارند و برادر متوفی
 مذکور فلان نام انکار کرد طلب گواه از زوج مدعیه مذکور
 رفت و عرض کرد نکاح نامه بصداف مدعی به مذکور
 بن فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان
 حاضر گردانید و بحضور مدعی علیه مذکور مذکور بعد از
 استنهاد شرعی شغل اللفظ والمعنی گواهی دادند که شوهر
 متوفی مذکور فلان بن فلان بن فلان نکاح زوج مدعیه
 مذکور بصداف مدعی به موصوف مذکور کرده و دادنی دارند
 و زوج مدعیه مستحق است که از ترک زوج متوفی مذکور
 برین موجب شاهدین مذکورین گواهی دادند و شاهدین
 مذکورین بر یک شهادت بگواهی فلان بن فلان بن فلان
 بر فلان

۲۳۳ بن فلان بن فلان و شهادت ایشان قبول فرمودند و طلب
 جواب از مدعی علیه مذکور فلان بن فلان که برادر برادر
 متوفی مذکور است رفت و در جواب گفت که زوج مدعیه مذکور
 تمام صداف موصوف مدعی به مذکور حلال شوهر نذر و ابراء
 داده و از تمام صداف مذکور کرده و زوج مذکور انکار کرد
 که من صداف مذکور حلال شوهر نکردم و امروز مستحقم که از
 او بستانم طلب گواه از مدعی علیه مذکور فلان بن فلان
 رفت و مهلت به روز طلب کرد که گواه حاضر کنند و مجلس
 مهلت وی دادند و بعد از انتضای مهلت مدعی علیه
 حاضر کردند جهت اقامه بینه که صداف مذکور حلال شوهر
 کرده و از اقامه گواه عاجز شدن و التماس نمود که زوج مدعیه
 مذکور سوگند یاد کنند که صداف مذکور حلال شوهر نکردند

مغولیه و حاکمه و بعد از ندای صبح شرعی که جاری شد
 بیان او و میان ماذون محکمه علیه حجت شوهر غایب میگردد
 ثابت گردانید که شوهر او فلان بن فلان بن فلان و بعد از
 زفاف و دخول از بله کارون سفر کرده و غایب غیبه
 بعید فوق مائه القص و در حین سفر او از بله کارون
 معسر بوده و درین مدت دو سال که به سفر رفته چیزی جهت
 زوج مدکور نرساده که وی در وجه نفقه و کس صرف کنند
 و زوج مدکور بجهت بیعتی نفقه و کس بغایت مضطرت
 به شهادت فلان بن فلان بن فلان و فلان و فلان فلان
 المحدثین و به سوگند که غذای بارک و تقای جل جلاله
 یا ذکر بصدقت شاهدین مکین و بعد از علم او بر حق
 ایشان و با آنکه وی در متابعت شوهر مدکور است و غیر آنست
 و مستحق

و مستحق نفقه و کس است و بد و تصرف او و بله کارون
 و ترابع و حوالی تا فوق مائه القص از مال شوهر غایب
 مذکور خالی است و چیزی نیست که زوج مدکور در وجه نفقه
 و کس صرف کنند و زوج مدکور در وجه نفقه و کس صرف کنند
 و زوج مدکور استغنا نموده به علما اسلام و ایمه دین الله
 تعالی خلاصه الی یوم الدین که او را می رسد که بعد از شهادت
 مدیات شرعیه نسخ نکاح شوهر غایب میگردد بکنند بجهت بیعتی
 نفقه و کس و در جواب قلمی فرمودند که بلی زوج مدکور را
 می رسد و صورت بعضی نواب دیوان رسانیده و حکم آن
 قضاء اسلام بله کارون خلاصه تعالی خلاصه قلمی فرمودند
 که بموجب فتوی علما اسلام عمل نمایند و زوج مدکور را
 از قضاء اسلام طلب اذن نمود که نسخ نکاح شوهر غایب میگردد

۲۳۹
بکنند و چون زوجه مذکور عاجز و مضطر بود بجهت نیت
و کس اذن بوی دادند و زوجه مذکور حاضر شد در علی
مجلس شرع شریف و بلفظ صحیح شرعی صریح معتبر
نکاحی که میان بوی و شوهر غایب مذکور کرد. بود بجهت
نیتی نیت و کس فسخ کرد رخصته زوجیتی که میان
شوهر غایب مذکور بود قطع کرد و بوی صحیح شرعی
و قطع کرد بوی معتبر شرعی چنانچه زوجه مذکور بر شوهر
مذکور حرام شد بقتضای فسخ مشروع مشروع و حرمان
۵ ۵ ۵ فی المناخ فلان کت فلان ۵ ۵ ۵
اشهاد خود برین موجب بنویسند ۵ ۵ ۵
جری ذلک کذلک بعد صحت المهر الشرعی فسخ از
المذکوره نکاح الزوج الغایب المذکور بمحض العقد

فلان

۲۴۰
فلان بن فلان بن فلان حاکم بصخته حاملاً
۵ ۵ اگر دین دعوی کند بر شوهر کسه طلاق ۵ ۵
بیش از یک بدو و پنج روز یک دفعه گفته است و بینه
کبری میان ایشان حاصل شده و گواه برین دست
یاورد و ثابت کند برین موجب بنویسند ۵ ۵ ۵
۵ ۵ ۵ بالشیراء والقصاب ۵ ۵ ۵
محقق این فصل الفی کند بر آنکه مسماة فلانة
بن فلان حاضر شد در محکمه علیه بلاء کار و
و حاضر گردانید شوهر خود فلان بن فلان و فلان دعوی
کرد بر وی که بده دو و پنج روز بیش ازین سه طلاق
وی به یک دفعه گفته است و بینه کبری میان ایشان
شده طلب جواب ننمود علی علیه بلاء رفت و جوان گشت

۲۶۰ من طلاق دیگر طلاق و دو طلاق زوجه مذکوره مکنت تمام
و همچنان زن حلال من است به مهر طلاق طلب کوا لرزوه
مدعیه مذکوره رفت و حاضر گردانید فلان بن فلان
المعدلین و بحضور شوهر مذکوره بعد از استنهاد شرعی
منقح اللفظ والمعنی آداء شهادت کردند که زوج مذکوره
بله دو ماه و پنجاه روز پیش از این تاریخ مهر طلاق
زوجه مدعیه مذکوره مسماه فلانه بنت فلان به یک دفعه کتبه
خواجه زوجه مذکوره به مهر طلاق بر شوهر مطلق مذکوره
حرام است و بینونه کبری میان ایشان حاصل شده است
برین موجب آداء شهادت کردند و کوا می ایشان قبول رفت
طلب حجاب از شوهر مذکوره نمودند و در جواب گفت که شایسته
مذکورین خصم من است طلب کوا خصیت از وی رفت

بروز

۲۶۱ سه روز طلب کرد که کوا خصیت بیاورد و از مجلس مهر
مهرت وی دادند و فلان بن فلان بن فلان کینک بن
اوشد و بعد از انقضای مهله مهرت شوهر مذکوره باز حاضر
گردید و اقامه بیتی و از کوا خصیت کند اینک عاجز شد
و تصدیق شاهدین مذکورین کرد و معترف شد که بتاریخ
مهر طلاق زوجه مذکوره کتبه است خواجه زوجه مذکوره
طلاق بر وی حرام است و بینونه کبری میان ایشان حاصل
و زوجه مذکوره حلال نیست بر شوهر مذکوره بعد از تان فانی
شهری دیگر بکنند و هر یک کله **هـ** فی التاريخ فلان
هـ **هـ** استهاد خود برین موجب برسد **هـ** **هـ** **هـ**
بسم الله **هـ** جری خک کذک و شکر ان الله
المذکورین واعترف الزوج المذکور بانفسه لیه فی عند

فلان بن فلان بن فلان حلام مصلحا
 اگر بد رو مادر دختر بشوهر می دهند و جانم راه
 وی می کشند و اقرب می کنند که آن چهار بنام معقول
 خانه ای معینه حق دختر است برین من جیب بنو سدل
 بسم الله تعالی

تذکره نام من مصحح المسماة فلانة بنت فلان بن فلان فلان
 بسبیل الجواز چین زفت ای بیت زوجه فلان فلان
 بن فلان جعله الله مبارکاً ميمونا وبالله الحمد
 مفرونا فی الماریخ فلان بن فلان

مصنف
 کلام الله جل جلاله جلاد
 مع ایله صوفی سبز
 الحلیا

عذر منور

عمد
 بدعو بتاج مرصع
 تخت
 لعل شیرین
 سروراند لعل
 عاقلها
 رعافطو عاقطو
 ماه چه رعافطو
 و عاقلها
 سروراند یا قوت
 فزون یا قوت
 لوز عسجه
 رعافطو رعافطو

عمد
 بدعو بتاج مرصع
 تخت
 لعل شیرین
 سروراند لعل
 عاقلها
 رعافطو عاقطو
 ماه چه رعافطو
 و عاقلها
 سروراند یا قوت
 فزون یا قوت
 لوز عسجه
 رعافطو رعافطو

عمد
 بدعو بتاج مرصع
 تخت
 لعل شیرین
 سروراند لعل
 عاقلها
 رعافطو عاقطو
 ماه چه رعافطو
 و عاقلها
 سروراند یا قوت
 فزون یا قوت
 لوز عسجه
 رعافطو رعافطو

عمد
 بدعو بتاج مرصع
 تخت
 لعل شیرین
 سروراند لعل
 عاقلها
 رعافطو عاقطو
 ماه چه رعافطو
 و عاقلها
 سروراند یا قوت
 فزون یا قوت
 لوز عسجه
 رعافطو رعافطو

۴۵۹
ایشان است مسماة فلانة که از ایشان نقل به دختر نکند
شد نیست بوجهی صحیح شرعی و عوفی معی معلوم
منبوض مسلم مدفع حق صحیح شرعی و مقرب کین
در آن هیچ حق ردعوی ندارند بلکه حق دختر مدکور
ایشان نیست حق صحیح شرعی و مذکور وقع التاماد
۵ ۵ ۵ فی الماریخ فلان لسه فلان ۵ ۵ ۵

استناد خود برین موجب بنویسد ۵ ۵ ۵
اعترف بالذات المقران المذكوران بانسب الیهما
عندي ویر استمدت حرة للعبد الداعي فلان بن
فلان بن فلان جابا لله و صلا الله علیه و آله
لذکر ۵ ۵ ۵

باب التعلیق ۵
اگر شخصی نکاح زنی کرده باشد و از بطن او زن
یاودا

۴۶۰
یاودا در شیران بگیرند که بکار زن آورند تا دلای شود
و مهلت یکماه طلب کند و علق یک طلاق زوجة غیر
مدخوله بکند که بوعده مذکور یا بد و داماد شود برین
بنویسد ۵ ۵ ۵ مدلول این عس طوری
دالالت می کند بر آنکه فلان بن فلان فلان علق باطل
زوجة غیر مدخوله خود مسماة فلانة بنت فلان و فلان
کرد که از این تاریخ تا یکماه دیگر بکار زن آید و زوجه
زن مذکور حاضر شود و داماد شود بزوج مذکور
و اگر خلاف کنند حاضر نشود که زن بجان برود و داماد
بشود بکوحه مذکور به یک طلاق بروی حرام باشد
برین موجب علق کرد و بذکر وقع التاماد فی الماریخ
فلان لسه فلان ۵ استناد خود برین موجب بنویسد

۲۵۰ **موت** اعترف الزوج المعلق للملكة بذلك عند العمل

الفقيه فلان بن فلان بن فلان **حاشا**

اكر شخصي تعليق سه طلاق زوج مدخول خود

مي كند كاي اجازة بده زن از بلكه كازون و توابع سفر كند

واكر خلاف كند منكوحه مذكوره به هر سه طلاق بروي حرام

باشند برين مرتبه بنويسند **موت**

در تاريخ يوم الاحد عاشوراء مبارک جمادي الثاني فلان

فلان بن فلان بن فلان تعليق سه طلاق زوج مدخول

خود مسماة فلانة بنت فلان بن فلان كذا بعد از حب

تاريخ از بلكه كازون و توابع بي اذن واجازة بده زن

مذكور فلان بن فلان بن سفر كند و بيرون رفتن و رفتن اكر

خلاف كند منكوحه مذكوره مسماة فلانة به هر سه بروي حرام

باشند

۲۵۱ باشند برين مرتبه تعليق سه طلاق منكوحه مذكوره كذا كلك

موت وقع الشهاد في المايخ فلان **موت**

موت ويا لله التوفيق **موت** اعتماد خود برين مرتبه بنويسند

موت باعترف الزوج المعلق للملكة بانفسه عند

العبد الفقيه فلان بن فلان بن فلان **حاشا**

موت اكر شخصي تعليق سه طلاق زوج مدخول

مدخول كند كه هر زمان از بلكه كازون و توابع سفر كند

زياده از يك سال در سفر توقف كند و بيرون نكند

يك سال مراجعت بيايد و باز كازون آيد و نود و نه

مذكوره حاضر شود و اكر خلاف كند منكوحه مذكوره به هر سه

موت بروي حرام باشند **موت**

در تاريخ فلان فلان حاضرند فلان بن فلان فلان

در محکمه علیه بلكه كازرون و ملحق بر طلاق زوجیه
مداخله خود مسماة فلانة دختر فلان بن فلان كرد كه
هر زمان كه از بلكه كازرون و توابع سفر كنند زياده
از يك سال در سفر توقف نكنند و بيش از نكستن يك سال
واجب نمايند و نزد منكوحه مذكوره حاضر شوند و يا بي
سختن بگويند و اگر خلاف كنند و زياده از يك سال در سفر
كنند و نزد زوج مذكوره حاضر نشود منكوحه مذكوره بر
طلاق بروي حرام باشد برين موجب ملحق گردند
و قع الشهاد **هـ** في التاريخ فلان لسه فلان **هـ**
هـ اگر کسی بیک طلاق یا دو طلاق زوجیه **هـ**
مداخله خود بگویند و عدله نكستن باشد شوهر را می
کوبی اذن و اجازه زن و و بی زن رجعت بکنند **هـ**
زن.

برين موجب بنويسند **هـ** **هـ** افره كرد و اعتراف **هـ**
نمود فلان بن فلان بن فلان افره ي صحيح شرعي
و اعترافي معتبر ديفي تاريخ فلان لسه فلان بانكه
مذكوره روز بيش از ين تاريخ بیک طلاق زوجیه مداخله
خود مسماة فلانة بنت فلان بن فلان بي عرض كند
و زوج مذكوره بیک طلاق بروي حرام شده و سوگند
بخداي تبارك و تعالي جل جلاله يا ذكره كه دو طلاق بیک
باقی است بعد از ان باز گردانيد شوهر مطلق مذكور
فلان بن فلان بن فلان زوج مذكوره مسماة فلانة بنت
بن فلان باز نکاح خود و بوي بازگشت و حرامی از میان
برداشت بلفظ صحيح شرعي چنانچه بازگشت زوجیه مذكوره
بر شوهر مطلق مذكور حلال برد و طلاق باقي موجب **هـ**

۲۵۴ و سوکنند یا ذمی کنند عهده نامه برین موجب بنویسند
مومنان مقصود از خیر این سطر آنست که تاریخ
فلان سنه فلان حاضر شدند فلان بن فلان بن فلان
وفلان بن فلان بن فلان وفلان بن فلان فلان
در مجلس شریع شریف و عهده با هم دیگر کردند و سوکنند
خدا ی تبارک و تعالی جل جلاله یاد کردند که بعد ازین
تاریخ متنی اللفظ باشند و دوست هم دیگر باشند
هم دیگر دشمن باشند و قصد زیان هم دیگر نکنند و اگر صورتی
بر هر کدام از اینان که واقع شود خواه از دیوان و خواه از
جانبی دیگر بدفع و منع آن مشغول شوند و اگر عیاداً
تعالی نقصانی و خسروانی بر ایشان یا بر یکی از ایشان
واقع شود میریکی دود آنک جواب گویند و خلاف هم دیگر
نکنند

۲۵۷ نکنند و در صورتی که باشد حفظ الغیب علی بکر نگاه
دارند و نقصان هم دیگر جایز ندانند و اگر خلاف این
صورتها حادث و بر زمیند باشند دشمنند حضرت خالق
جل و علا تبارک و تعالی و از آن خطایق باشند برین حجب
عهده کردند و سوکنند خدای تبارک و تعالی جل جلاله
یاد کردند برضا و رغبت خود بی اکراه و اجبار و گواهی خود
گرفتند جماعتی که در مجلس حاضر بودند و اسامی ایشان
در ذیل سطر و بزبوری کردند و هر دنگ فی تاریخ
فلان سنه فلان **آنها** خود برین موجب بنویسند
مومنان جماعه مدکین موجب که فلی شده عهده
و بیعت با هم دیگر کردند و سوکنند یاد کردند بمحضر العبد
الفقیه الداعی فلان بن فلان فلان **حاجه**

قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم
 من أعتق رقبة مؤمنة أعتق الله تعالى بكل
 عضو من أعضائه عضوا منه حتى الفرج بالزنج
 صدق رسول الله ومعني حديث راجع استبان
 حضرة رساله نباه محمدي عليه الصلوة والسلام فرموده
 كه هر انكس كه آزاد بنده مؤمن آزاد كرد انك الله سبحانه
 و تعالى هر عضوي از اعضا آن بنده عضوي از اعضا
 آن معتق حتي عورت او بعوره وى . اگر تخمى
 غلامى آزادمي كند آزاد نامه برين موجب بهويست
 من العز السواء
 مصنفون اين فصل صحيح شرعي دلالت مي كند بر آنكه

وفلک

بن فلان بن فلان در تاریخ فلان پس فلان آزاد گردانید
حسبه الله تعالی آنچه حق و ملک و مال او درید و تصرف
او بود بملکیت شرعیه بی مزاحمت مزاحمتی و آن تمام غلامی
مندی مبارک نام نجینا بیست ساله به لفظی صحیح شرعی
آزاد گردینی معبر دینی چنانچه باز گشت غلام مذکور از مال
معتق مذکور آزاد و داخل آنا دان شد و معتق مذکور
جزاء الله تعالی خیرا بر غلام عتقی مذکور هیچ وجهی
و جوی بخصیصی بجهت رقیته هیچ حق و دعوی ندارد
الا حق الاولاء شرعی موجب حکم شرع شریف و بزرگ
و تتمع الشهاده فی التاريخ المذکور و اشهاد خودی
و التوفیق من الله سبحانه و تعالی و اشهاد خودی
موجب بنویسد و باغرا و التوفیق

۲۶۰ للمذکر المثلث العبد للمفقر فلان بن فلان ^{فلان}
 ۵ ۵ اگر غلامی از آن دو سر باشد بنا صده
 و یکی از آن دو شریک حصه خود آزاد کند اگر این معنی
 که شریک است قدره بر بهاء نصف شریک دیگر دارد آن
 نیمه شریک بروی آزادی می شود و نیمه بهاء غلام به شریک
 دهد و تمام ولا از آن وی باشد و آزاد نامه بر وی واجب
 بنویسد **بسم الله و ما توفیق الی الله**
 مضمون این کتاب صحیح شرعی دالالت می کند بر آنکه
 یک نفر غلام ز یکی نیکی بخت نام تخمینا هفت ساله حق
 و مال فلان بن فلان بن فلان و فلان بن فلان بن فلان
 بود بنا صده و شریک اول فلان بن فلان بن فلان بن خود
 از غلام مذکر نیکی بخت نام آزاد کرد بلفظ صحیح شرعی
 بازگشت

۲۶۱ بازگشت نصف غلام مذکر آزاد و چون معتق مذکر فلان
 بن فلان قدره بر قیمت نصف دیگر از غلام مذکر حصه
 شریک اوست فلان بن فلان داشت آن نصف دیگر بر وی
 آزاد شد و غلام مذکر قیمت کردند بمبلغ دیگر از دویست
 آنچه شمره و شیرازی و مبلغ ششصد دینار آنچه که نصف
 شریک مذکر است معتق مذکر تسلیم وی کرد او تسلیم نمود
 و قبض کرد چنانچه تمام غلام مذکر آزاد گشت معتق مذکر
 و شریک او و غلام عتق مذکر هیچ حق و دعوی ندارند
 و حق الولاء عتق مذکر از آن معتق مذکر است ^{حکم}
 شرح شریف و بدلیل وقوع لاشهاد فی المایح فلان
 و بالله التوفیق و لا عانه ^۵ لاشهاد خود بر موجب بنویسد
 ۵ ۵ با عتداف لمعتق للمذکر جزاء الله تعالی ۵ ۵

خبر و شریکه اند که با نسب الیهامینه اخوند المذاکر
 فلان بن فلان فلان حامداً مسلماً
 ای عزیزان بدانید که برادری دینی و دوستی حاجب
 عزیز صالح عابد معظم محترم ادام الله تعالی فضایل
 و برکاته و وقف بر خیرات الناس بنور انوار کینه خلاق
 که شریعی فارسی بطریق و عباتی که در وی ایام و روزگار
 در میان خلائق مستعمل است بنویسم تا مطالعه فرمایید
 و در وقت حاجب کار بند فرمایید و چون حقوق آن عزیز
 برین فقیر برسد و محبت و مودت اندکی مستحکم بود چنانچه
 خاطر مبارک آن عزیز قبول نمود و اسناد معتبر از روح
 و روح بزرگوار حضرت مخلد علی الاطلاق از دست
 و معنی استحقاق بر سر منیم ایامنا فی الافاق المرسد ای

بقی

این کتاب در روز جمعه
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰

طریق الحق و معراج الصواب السیاح المرسد الراشد الرشید
 ای سخی ابرو سیمین المیزان بار قدس الله تعالی روحه
 الغیر و رخصی عنه و در این سز و طاعت نشسته و نشسته
 در نظر مبارک آن دوست عزیز که فرموده و تو را
 فصل و دانست است که چون مطالعه فرمایید و سهمی و علی
 در آن یابند سبحان الذي لا یسوء بر زبان مبارک
 رانده عیب نرماند و تصحیح آن بنمایند که عند الله تعالی
 ضایع نخواهد بود و الله لا یضیع اجر المحسنین و انشرها
 فارسی بیاب عشق ختم کرد شد با میل انکه الله سبحانه
 و تعالی جل جلاله که کریم و رحیم است کردها ما و کردن
 مادران و پدران ما و کردن جمیع مؤمنین و مؤمنات
 و مسلمین و مسلمات از آتش دوزخ آزاد فرماید خدا الله

این کتاب در روز جمعه
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰

كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

أحوالهم وغفر الله ذنوبهم في يوم الجمعة

والاجال كسعين وسبعين
الحمد لله الذي جعل القرآن

۲۹۱
۱۴۴

در او کجاست که از او
بسیار از او خبر دارند و میگویند که او
در این دنیا و آن دنیا و هر دو دنیا
بسیار از او خبر دارند و میگویند که او
در این دنیا و آن دنیا و هر دو دنیا

و تو می دانم که او
که در این دنیا و آن دنیا و هر دو دنیا

با صلاحتی و بی غایتی
نفسانید عیب و نقصان

او ندان
مست
ایران
مختار

لوز کریم و از این که
در این دنیا و آن دنیا و هر دو دنیا
بسیار از او خبر دارند و میگویند که او
در این دنیا و آن دنیا و هر دو دنیا

و در عهد ما و در کس و لیها لا یفزعهم من لایه و ملک و لایه
اختیار می ملک و لایه و لیها لا یفزعهم من لایه و ملک و لایه

